

بیکار در راه آزادی طبقه کارگر



سلسله آموزشهای به زبان ساده برای کارگران
بهمنهای مربوط به اقتصاد ایران

حوالات اقتصادی -

جامعه ایران

بخش آموزش

سلسله آموزشهای بزبان ساده برای کارگران
بحثهای مربوط به جامعه ایران

تحوّلات اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران

بخش اول

www.KetabFarsi.com

فهرست

— مقدمه :

بخش اول :

— فصل ۱ : چگونه باید یک جامعه را مورد مطالعه قرار داد .

— فصل ۲ : ساخت طبقاتی جامعه ایران .

۱ — طبقه کارگر

۲ — خرده بورژوازی

۳ — طبقه سرمایه‌دار (بورژوازی)

۴ — ساخت طبقاتی روستاهای ایران

۵ — زمین پرولتاریا .

— فصل ۳ : بررسی اوضاع اقتصادی اجتماعی ایران از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۳ .

۱ — سرمایه‌داری در ایران چگونه غلبه پیدا کرد .

۲ — سرمایه‌داری وابسته چیست ؟

۳ — آیا می‌توان استقرار سرمایه‌داری وابسته در ایران را یک حرکت مترقی دانست ؟

بمنظور ترویج سوسیالیسم و ارتقاء آگاهی سیاسی - طبقاتی
توده های طبقه کارگر از این پس علاوه بر ارگانهای سازمانی
(پیکار و پیکار تئوریک) مادرهدتوانائیهایی خویش اقدام به تدوین
و انتشار جزوات و مقالاتی بزبان ساده خواهیم کرد تا در تکمیل
نقش ارگانهای سیاسی تبلیغی و ترویجی سازمانی بتوانند در
امرار ترقه آگاهی طبقاتی توده های طبقه کارگر موثر باشد. این
امر بویژه در شرایط کنونی ضعف شدید ترویج سوسیالیستی در
میان طبقه کارگر و سطح بالانسیبه پائین آگاهی سیاسی - طبقاتی
توده های زحمتکش بسیار ضروری نماید. مضمون این جزوات به
زبان ساده در عرصه های مختلف اقتصادی، سیاسی و ... خواهد بود.
اولین شماره این سری جزوات بزبان ساده به شناخت از
ساخت اقتصادی جامعه، مناسبات بین طبقات مختلف و ...
اختصاص داده شده است و شماره های بعد در زمینه "جنگ و بر خسورد
طبقه کارگر به جنگ های مختلف" و ... ترتیب انتشار خواهد یافت.

فصل ۱

چگونه باید یک جامعه را مورد مطالعه قرار داد ؟

کشور ما در دو سال گذشته دوران پر هیجان و پر خروشی را گذرانده است. در این دوران کارگران و زحمتکشان سپین ما بطور آشکار به مقابله با استثمارگران و دولت آنها برخاستند. در این دوران ما بوضوح دیدیم که چگونه کارگران و زحمتکشان برای بدست آوردن حقوق خود دست به مبارزه زدند و چگونه امپریالیسم و سرمایه‌داران از تمام نیروهای خود برای سرکوب جنبش استفاده میکردند. در عین حال دیدیم که چگونه بخشی از سرمایه‌داران هم به اسم طرفداری از جنبش میکوشیدند با قربانی کردن جنبش توده‌ها منافع خود را بهتر تامین کنند. آری، در یکطرف این مبارزه کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهری بود و در طرف دیگر، امپریالیست‌های جهان‌خوار و مخصوصاً "امپریالیسم آمریکا، سرمایه‌داران و دیگر مرتجعین" (۱) داخلی.

وقتی که به جریان‌ات دو سال گذشته بدقت فکر کنیم، سئوالات زیادی پیش می‌آید. ما برای اینکه حوادثی را که امروز اتفاق می‌افتد بفهمیم، برای اینکه بدانیم چرا رژیم فعلی نمی‌تواند به خواسته‌های کارگران و زحمتکشان جواب بدهد، ناچار هستیم که به این سئوالها خوب فکر کرده و به آنها جواب درستی بدهیم.

بررسی گذشته و مخصوصاً "جریانهای دو سال گذشته بی‌دلیل نیست. زیرا اگر میخواهیم انقلاب آینده را بدرستی پیش ببریم، اگر میخواهیم برای رسیدن به جامعه

۱ - مرتجع به کسی یا گروهی میگویند که به خاطر حفظ منافع و امتیازات خود با پیشرفت و تکامل جامعه مخالف باشد و بخواهد وضع موجود جامعه را حفظ کند. پس با این تعریف، ارتجاع یعنی مخالفت با پیشرفت و تکامل جامعه و دفاع از آن نظام اجتماعی که برای تکامل جامعه باید نابود شود.

سویالیستی کمتر ضربه بخوریم و تندتر پیش برویم ، باید گذشته را خوب بررسی کنیم و بتوانیم به این سئوالات جواب بدهیم . حالا ما چند نمونه از این سئوالها را مطرح می‌کنیم . مثلا " چرا مبارزه مردم با رژیم در دو سال پیش از قیام حسین بهمن ماه ۵۷ شدیدتر شد ؟ سالیهای پیش از آن چرا مردم به این شدت مبارزه نمی‌کردند ؟ علت‌هایی که باعث شد رژیم جنایتکار شاه مثل گذشته نتواند پیام را سرکوب کند ، کدامها بودند ؟ چرا ارتش و دیگر نیروهای سرکوب کننده نمی‌توانستند در مقابل مردم محکمتر بایستند ؟ آیا آنطور که بعضی‌ها میگویند این " انقلاب " یک " معجزه " بود ؟ پس این " معجزه " چرا در چند سال گذشته اتفاق نیفتاد ؟ آیا همانطوری که عده‌ای برای حفظ منافع خود تبلیغ میکنند ، پیروزیهای کمی که بدست آمد " خواست الهی " بوده است و نه به خاطر مبارزات مردم ؟ اگر اینطور است و این پیروزیها " خواست خدا " بوده پس چرا در ۲۵ یا ۵۰ سال گذشته ، " خدا " خواست مردم پیروز بشود ؟ آیا جیش به خاطر " توهین " به آیت‌الله خمینی شروع شد ؟ اگر این حرف درست است پس چرا مردم از سال ۴۲ تا ۵۶ که بارها به آیت‌الله خمینی توهین‌های بیشتری شد و حتی او را سبید کردند ، دست به مبارزه نزدند ؟ آیا مردم " بخاطر اسلام " دست به مبارزه زدند ؟ بطور شد که انقلاب در نیمه راه متوقف شد ؟ چرا دولت و همه گرداسندگان رژیم از همان روزه‌های اول بعد از قیام بهمن ماه سعی کردند جلوی مبارزه مردم را بگیرند ؟ چرا بلافاصله شروع کردند که همه دستگاههای دولتی و سرکوبگر رژیم گذشته را سراری کنند ؟ و خیلی سئوالهای دیگر .

هدف ما از پوشش این جزوه ، جواب دادن به این سئوالها و بسیاری مسائل دیگر است . می‌خواهیم نقش هر کدام از طبقات و قشرهای جامعه را در جریان این مبارزه روشن کنیم ، ماهیت (۱) هیئت حاکمه را روشن کنیم و خلاصه با فهمیدن این مسائل ، برای

۱ - معنی ماهیت چیست ؟ هر شیئی با پدیده‌های مشخصات مختلفی دارد . این شیئی یا پدیده حرکات مختلفی از خود نشان میدهد و حالت‌های گوناگونی بخود می‌گذرد . بعضی از این مشخصات ، حرکات و حالت‌ها موقتی و ناپایدار هستند و بعضی دیگر پایدار و ثابت . با وقتی که این مشخصات ثابت و پایدار باقی هستند ، پدیده به همان صورت باقی خواهد ماند . بعضی با باقی ماندن این مشخصات ، پایدار و ثابت ، حرکات کلی

مبارزه امروز و فردا درس بگیریم .

اینجا یک مسئله پیش می آید و آنهم اینست که ، چطور باید گذشته را بررسی کرد ؟ اولین پاسخ این خواهد بود که باید گذشته را آنطور بررسی کرد که درست است . ما هم با این جواب موافقیم و البته اضافه می کنیم که بررسی یک جامعه و تاریخ آن فقط وقتی درست است که بطور علمی باشد . زیرا هر چیز غیر علمی غلط است و انسان را به بیراهه می کشد . پس برای اینکه تاریخ یک جامعه و جریاناتی را که در آن میگذرد ، درست بفهمیم ، باید پرده های ظاهری را کنار بزنیم و علت اصلی وقایع را نگاه کنیم . اگر اینکار را بکنیم خواهیم دید که علت اصلی جریانات یک جامعه و در واقع ریشه های مسائل را فقط با بررسی اوضاع اقتصادی آن جامعه می توان فهمید . یعنی برای اینکه مسائل جامعه را درست بفهمیم باید پیش از هر چیز ببینیم که در جامعه چه چیزهایی



پدیده هم بهمان صورت باقی میماند . به این ترتیب می توانیم بگوئیم این مشخصات پایدار و ثابت ، ماهیت آن پدیده یا شیئی را نشان میدهند . و یا بعبارت دیگر ماهیت ، جهت اصلی و درونی و نسبتاً پایدار (یا مجموعه ، جهت ها و روابط) شیئی یا پدیده می باشد . ماهیت ، تعیین کننده طبیعت و خصیلت آن شیئی یا پدیده است . تمام نشانه ها و جهت هایی که شیئی یا پدیده دارد بطور کلی بخاطر ماهیت آن است . اگر ماهیت یک پدیده عوض شود ، حالت ها ، نشانه ها و جهت های حرکت آن عوض می شود . بنابراین ، مثلاً وقتی که می گوئیم ماهیت دولت ضد خلقی است ، یعنی اینکه اساس اقدامات و کارهای دولت و برنامه های آن ضد خلقی و در جهت مخالف منافع توده های مردم است . یا مثلاً وقتی می گوئیم ماهیت نظام سرمایه داری استثنائی است ، یعنی اینکه استثمار کارگر توسط سرمایه دار ، اساس این شیوه تولید است . یا وقتی می گوئیم خرده بورژوازی ماهیتاً مردم و متزلزل است ، به این خاطر است که تردید خرده بورژوازی برای رفتن به سمت طبقه کارگر یا پیوستن به سرمایه داران است که اساس و جهت کلی حرکت خرده بورژوازی را نشان میدهد . یعنی خرده بورژوازی بطور کلی بخاطر وضعیت اقتصادی که دارد ، در مبارزه میان طبقه کارگر و سرمایه دار ، همیشه میان این دو طبقه نوسان می کند . بنابراین می گوئیم خرده بورژوازی ماهیتاً متزلزل و مردم است ، یعنی تردید برای رفتن به سمت طبقه کارگر یا سرمایه دار در تمام حرکات او دیده می شود .

تولید می‌شود، چطور تولید می‌شود، مبالغ و استفاده‌های این تولیدات به حسب چه گروهی از افراد جامعه می‌رود و کدام گروه از مردم برسان می‌گذارد و در چیست از این تولیدات و مبالغ آنها به حسب مبالغ. سایر این راه درست بررسی تاریخ جامعه و اوضاع آن است که علت سبب‌های کلیه، حرکات و تحولات اجتماعی و سیاسی را در اوضاع اقتصادی آن جامعه بسیم. اگر ما اینطور جامعه را بررسی کنیم در چیست با درک مادی یا درک ماتریالیستی، جامعه را بررسی کرده‌ایم. علم و تجربه تاریخی ثابت کرده است که فقط درک مادی یا درک ماتریالیستی از جامعه درست است. اما برای آنکه علت تحولاتی را که در جامعه روی می‌دهد خوب بفهمیم، فقط درک مادی کافی نیست، بلکه باید در عین حال بطور دیالکتیکی مسائل را بررسی کرد. بطور دیالکتیکی یعنی چه؟ یعنی اینکه اولاً "مسائل را بطور همه‌جانبه بررسی کنیم و فقط یکطرف قضایا را بسیم. ارتباط جریانهای مختلف جامعه را با همدیگر بسیم و تائیری را که این جریانات بر روی همدیگر می‌گذارند، بررسی کنیم. ثانیاً "بررسی دیالکتیکی یک پدیده یا یک جریان، باید این مسئله را در نظر داشته باشد که آن پدیده یا جریان چگونه بوجود آمده است، چگونه در حال حاضر به حیات خود ادامه می‌دهد، چه نیروهایی در درون آن فعالیت می‌کنند و بالاخره چگونه از بین خواهد رفت. البته باید یادمان باشد که هیچ چیز در جهان ثابت و پایدار نیست، روزی بوجود می‌آید و روزی از بین خواهد رفت. پس به این ترتیب اگر می‌خواهیم گول حرفهای سرمایه‌داران را نخوریم و علت واقعی سارر، مردم را بفهمیم، باید اول از همه بسیم وضع اقتصادی جامعه چگونه بوده است. ولی در عین حال میدانیم که جامعه، ما یک جامعه، طبقاتی است. در جامعه، ما مثل هر جامعه، طبقاتی دیگری وضع اقتصادی و زندگی همه افراد آن یکسان نیست. گروهی صاحب همه چیز بوده و تمام امکانات رفاهی را در اختیار دارند و حلاصه وضعیت آنها کاملاً "روبراه است. در حالیکه عده زیادی با اینکه به سختی تلاش می‌کنند اما از ابتدایی‌ترین وسایل اولیه، یک زندگی اساسی محروم هستند. پس در همین نگاه اول دیده می‌شود که وضع اقتصادی همه افراد جامعه یکسان نیست. در نتیجه برای بررسی وضعیت اقتصادی جامعه، باید وضعیت اقتصادی طبقات مختلف جامعه را بررسی کرد و ارتباط این طبقات را با یکدیگر ارزیابی نمود. اضافه بر این باید قادر باشیم جریانات مختلفی را که در جامعه روی می‌دهد بررسی کرده و بفهمیم که به معنای کدام طبقه است و یا هر گروه سیاسی از مبالغ کدام طبقه دفاع می‌کند. به همین دلیل باید بفهمیم طبقه و منبر

یعنی چه ، چطور می توان طبقات مختلف را از همدیگر تشخیص داد و چه اختلافاتی میان این طبقات وجود دارد .

طبقه به گروه بزرگی از افراد جامعه گفته می شود . برای اینکه طبقات مختلف را از همدیگر تشخیص بدهیم ، نشانه هایی داریم که عبارتند از :

۱- محلی که این افراد در نظام اجتماعی تولید در آن قرار گرفته اند . البته باید بدانیم که این نظام اجتماعی تولید ، نتیجه تکامل تاریخی جامعه است .

۲- رابطه این افراد با وسایل تولید .

۳- نقش این افراد در سازمان اجتماعی کار

۴- موقعیت افراد در سیستم توزیع . خود این معیار شامل سه نشانه میشود که عبارتند از :

الف - بوسیله مقداری از ثروت اجتماعی که بدست می آورند .

ب - بوسیله اینکه چطور این سهم از ثروت اجتماعی را بدست می آورند .

ج - بوسیله اینکه منشاء و محل بدست آوردن این ثروت از کجاست ؟

بنابراین وقتی می خواهیم ببینیم که مثلا " فلان گروه از افراد جامعه متعلق به کدام طبقه هستند ، باید همه این معیارها را در نظر داشته باشیم . برای اینکه مسئله روشن تر شود ، هر کدام از این معیارها را تشریح می کنیم :

مورد ۱ (محل افراد در نظام اجتماعی تولید)

میدانیم که در هر نظام اجتماعی که بر مالکیت خصوصی متکی باشد (برده داری ، فئودالیسم ، سرمایه داری) ، در حالیکه همه افراد جامعه از محصولات و نتایج تولید استفاده می کنند (البته به نسبت های مختلف) ، اما بار اصلی و فشار اصلی تولید این محصولات فقط بر دوش گروه خاصی از افراد جامعه قرار می گیرد . مثلا " در جامعه برده داری این بار بدوش برده ها ، در جامعه فئودالی بدوش دهقانان و در جامعه سرمایه داری بدوش کارگران قرار می گیرد . از همینجا می توانیم مورد اول یا معیار اول را روشن تر تشخیص دهیم . یعنی باید ببینیم که نقش مثلا " فلان گروه از افراد جامعه در تولید چیست . آیا این افراد تولید کننده هستند یا نیستند . اما باز هم میدانیم که پروسه تولید سرمایه داری ، اساسا پروسه تولید ارزش اضافی است . یعنی تولید خود را بصورت ارزش اضافی بیان میکند . بهمین دلیل در جامعه سرمایه داری کسانی اصولا تولید کننده حساب میشوند که ارزش اضافی

تولیدکنند. بنابراین معیار اول به اینصورت در می آید که ببینیم مثلاً فلان گروه از افراد در این سیستم اجتماعی در محل تولیدکننده هستند یا نیستند. بعبارت دیگر، در جامعه سرمایه‌داری باید ببینیم ارزش اضافی تولید می‌کند یا نمی‌کند. بر حسب اینکه افراد در نظام اجتماعی موجود در محل تولیدکننده باشند و یا تولیدکننده باشند، می‌توانند متعلق به دو طبقه مختلف باشند. مثلاً اگر به یک جامعه سرمایه‌داری (از جمله کشور خودمان) نگاه کنیم، می‌بینیم که کارگران در محل تولیدکننده قرار دارند یعنی بار اصلی تولیدات جامعه بدوش آنهاست، در حالیکه سرمایه‌دار در محل تولیدکننده نیست، یعنی در تولید محصولات هیچ نقشی ندارد.

مورد ۲ (رابطه افراد با وسایل تولید)

اول ببینیم تولید چیست. تولید فعالیت با هدف انسانهاست که در جریان آن انسانها دست به تهیه محصولات مصرفی و ابزارهای تولید لازم میزنند. این محصولات برای ادامه زندگی انسانها و تکامل جامعه ضرورت دارند. در هر جریان تولید، چهار عامل را در کنار هم می‌بینیم: فعالیت با هدف انسانها، نیروی کار آنها، موضوع کار و ابزار کار.

دو مورد اول احتیاج به توضیح ندارد، زیرا فکر می‌کنیم که روشن است. اما موضوع کار چیست؟ می‌دانیم که در جریان تولید، انسانها بر محیط خارجی دور و برشان تاثیر می‌گذارند و آنرا تغییر می‌دهند. این محیط خارجی می‌تواند معدن باشد، یک قطعه آهن باشد، تنه درخت باشد و یا هر چیز دیگر. بهر حال این محیط خارجی که کار انسان برای تغییر دادن آن صورت می‌گیرد تا یکی از نیازها را بر طرف کند، موضوع کار گفته می‌شود. اما انسان برای اینکه بر موضوع کار تاثیر بگذارد، احتیاج به واسطه یا ابزاری دارد که کار را برایش آسان‌تر کند. این واسطه یا ابزار، ابزار کار گفته میشود. مجموعه موضوع کار و ابزار کار را وسایل تولید می‌گویند. مثلاً شما یک معدن را در نظر بگیرید که قرار است از آن سنگ آهن استخراج شود. خود این معدن و یا سنگ‌های معدنی که بوسیله کارگران از دیواره‌های معدن کنده می‌شوند، بارگیری میشوند و غیره، موضوع کار را تشکیل میدهد. اما برای کندن این سنگها احتیاج به کلک، مته، واگون بارگیری، کامیون و بقیه وسایل هست، یعنی به ابزار کار. بنابراین طبق تعریفی که گفتیم معدن و این وسایل لازم برای استخراج آنها، وسایل تولید می‌گوئیم.

اما گفتیم که یکی از معیارهایی که بوسیله آن فرق بین طبقات مختلف را روشن

می‌کنیم، مسئله رابطه افراد آن طبقه با وسایل تولید است. حالا اضافه می‌کنیم که این رابطه را، یعنی رابطه افراد با وسایل تولید را، مسئله مالکیت روشن میکند. بعبارت دیگر این رابطه بصورت مالک بودن یا مالک نبودن خود را نشان میدهد. در جوامع طبقاتی گروهی از افراد جامعه مالک این وسایل تولید هستند، در حالیکه گروهی دیگر مالک این وسایل نیستند. بنابراین، دو نفر که یکی مالک وسایل تولید باشد و دیگری مالک هیچگونه وسایل تولیدی نباشد، در دو طبقه مختلف قرار می‌گیرند. گفتن این مطلب ضروری است که در جوامع طبقاتی، مالکیت صاحبان وسایل تولید بوسیله قانون تأیید شده و مورد حمایت قرار می‌گیرد و حتی برای محکم‌کاری، مذهب هم بکمک مالکین وسایل تولید می‌آید و "مالکیت مشروع" مورد حمایت قرار می‌گیرد.

مورد ۳ (نقش افراد در سازمان اجتماعی کار)

میدانیم که در روزگاران گذشته که جامعه انسانی تا این حد تکامل پیدا نکرده بود، همه کارهای تولیدی لازم و یا تقریباً همه آنها بصورت انفرادی انجام میشد. مثلاً یک خانواده هم کشاورزی میکرد، هم احشام مورد نیازش را پرورش میداد، هم وسایل مورد نیازش را میساخت و خلاصه همه کارهای لازم را خودش انجام میداد. اما رفته رفته بر اثر تکامل تولید جامعه و بر اثر اینکه دیگر نمی‌شد همه کارها را به تنهایی انجام داد، شاهد پیدا شدن تقسیم کار در جامعه هستیم. یعنی افراد جامعه هر کدام در یکی از رشته‌های مورد نیاز، تخصص بیشتری پیدا می‌کنند. مثلاً گروهی دامداری می‌کنند، عده‌ای کشاورزی می‌کنند، تعدادی از افراد ابزارکار مورد نیاز را میسازند و خلاصه شاهد رشد تقسیم کار اجتماعی در جامعه هستیم. اما باز هم میدانیم که هر چه جامعه تکامل بیشتری پیدا کند، تقسیم کار باز هم بیشتر می‌شود. مثلاً اگر جامعه سرمایه‌داری را نگاه کنیم، می‌بینیم که تقسیم کار در چنین جامعه‌ای بیشتر از جامعه فئودالی بچشم می‌خورد. حالا برای اینکه قضیه روشن‌تر شود، بیایید مثلاً یک جفت کفش و ساخته شدن آنرا در نظر بگیریم. اگر مثلاً امروز را با ۵۰ سال پیش مقایسه کنیم می‌بینیم که در آن سالها یک نفر کفایش در اکثر مواقع خودش رویه کفش را می‌برید، خودش میدوخت، تخت کفش را درست میکرد و خلاصه تقریباً همه کارها را خودش انجام میداد و بالاخره خودش هم در اکثر اوقات این کفش را میفروخت. حالا یک کارخانه بزرگ کفش را در نظر بگیرید. مثلاً در یک قسمت از این کارخانه عده زیادی را می‌بینیم که با کمک دستگاههای مختلف رویه کفش را فقط می‌برند. عده دیگری رویه‌ها را میدوزند، عده‌ای تخت‌های کفش را درست

میکنند و خلاصه هر تکم از کفش در یک گوشه کارخانه درست میشود و بالاخره این کفش در فروشگاهی که چندین نفر کارگر دارد و جدا از کارخانه است بفروش میرسد. بنابراین می بینید که کار یک نفر کفاش حالا بین عده زیادی تقسیم شده و هر کدام گوشه‌ای از آنرا انجام میدهند. اما حالا اگر نگاهی به کارگرانی که در کارخانه کار می‌کنند و لیست حقوقها بینداریم، می بینیم که اختلافی وجود دارد. در لیست، آدمهایی مثل سرکارگر، حسابدار، مامور خرید، نگهبان، رئیس قسمت و غیره هم به چشم میخورند. پس اضافه بر کارگران عده دیگری هم در این کارخانه وجود دارند. حالا اگر بپرسیم آیا این افراد هم کار می‌کنند، چه جوابی می‌توانیم بدهیم؟ پاسخ ما این خواهد بود که آری، این افراد هم کار می‌کنند. ولی اگر بپرسیم، آیا این افراد تولید هم می‌کنند؟ آنوقت می‌توانیم بگوئیم نه، این افراد تولید نمی‌کنند. بعنوان مثال سرکارگری را در نظر بگیریم. وظیفه این سرکارگر اینست که مواظب باشد کارگران به موقع سرکارشان باشند، در هنگام کار با همدیگر صحبت نکنند و به اصطلاح وقت تلف نکنند، کارگری از قسمت خودش به قسمت دیگر نرود، کارگران به سرعت کار کنند و از این قبیل چیزها. به این ترتیب سرکارگر قسمتی از وظایف صاحب کارخانه یا سرمایه‌دار را انجام میدهد، یعنی کارگران را کنترل می‌کند. درست مثل صاحب یک کارگاه کوچک که چند نفر کارگر دارد و یکی از کارهای صاحب این کارگاه کنترل کارگران و مراقبت از خوب و تند کار کردن کارگران است. حالا یک نفر سرمایه‌دار را که چندین کارخانه و شرکت دارد در نظر بگیرید. این سرمایه‌دار مسئولیت و مدیریت هر کدام از کارخانه‌هایش را به یک نفر می‌سپارد و خودش با خیال آسوده و با استفاده از سود سرمایه‌هایش فقط بدنیال گردش و خوش گذرانی است. یعنی حتی مثل یک نفر مدیر کارخانه هم کار نمی‌کند. بنابراین می‌بینیم که کار کردن و یا نکردن و یا بعبارت دیگر داشتن نقش در سازمان اجتماعی کار و یا نداشتن این نقش، باعث جدا شدن گروههایی از افراد جامعه از افراد دیگر است. یعنی مثلا "می‌بینیم که فلان حسابدار بعلت اینکه تولید کننده نیست با کارگر فرق دارد، اما از طرف دیگر این حسابدار بعلت اینکه کار می‌کند و فلان سرمایه‌دار حتی کار هم نمی‌کند، با همدیگر تفاوت دارند. حالا این معیار روشن می‌شود، یعنی برای اینکه ببینیم فلان گروه از افراد جامعه متعلق به کدام طبقه است، یکی از معیارها اینست که ببینیم آیا در سازمان اجتماعی کار نقشی دارند یا ندارند.

مورد ۴ (موقعیت افراد در سیستم توزیع)

برای اینکه این مورد کاملاً روشن شود و نشان بدهیم که چگونه از این معیار برای روشن کردن تفاوت میان طبقات استفاده می‌کنیم، باید قبلاً توضیحاتی بدهیم. قبلاً گفتیم که این معیار یا مورد ۴ در حوزه توزیع محصولات و نتایج تولید خود را نشان می‌دهد. گفتیم که هر جامعه‌ای ناچار باید همیشه به تولید مشغول باشد. اما وقتی این جامعه محصولات را تولید کرد، نمی‌تواند آنرا در گوشه‌ای انبار کند و دست به آن نزند. زیرا هر کدام از این محصولات برای رفع یکی از نیازمندیهای افراد جامعه تولید شده‌اند. حال این سؤال مطرح می‌شود که جامعه با این محصولات تولید شده چه می‌کند؟ اول از همه جامعه ناچار است که بخشی از این محصولات را که به شکلهای گوناگون وجود دارد کنار بگذارد. این بخش کنار گذاشته شده برای اینست که:

۱- با این بخش حیران استهلاک وسایل تولید را بکند.

۲- از آنجائیکه جامعه هر سال به تولید بیشتری احتیاج دارد، بنابراین مقدار وسایل لازم برای تولید هم بیشتر خواهد بود. به همین دلیل قسمتی از محصولات کنار گذاشته شده هم به ایسکار اختصاص پیدا میکند.

۳- یک بخش دیگر از محصولات کنار گذاشته شده، برای حیران خسارتهای احتمالی است.

۴- هزینه، مخارج عمومی اداری هم از این بخش تامین می‌شود.

۵- یک بخش دیگر از این محصولات کنار گذاشته شده هم برای نیازمندیهای عمومی مثل مدرسه، بیمارستان و غیره مصرف می‌شود.

۶- و بالاخره قسمتی از این محصولات کنار گذاشته شده برای کمک به کارافتادگان و غیره مصرف می‌شود.

همین جا یک مسئله را تذکر می‌دهیم و آنهم اینست که این ۶ موردی که بخشی از محصولات تولید شده برای آنها کنار گذاشته می‌شود، کم و بیش در هر جامعه‌ای وجود خواهد داشت. اما مطلب مهم اینست که مقدار محصولی که برای هر کدام از این موارد کنار گذاشته می‌شود در جوامع مختلف و نظامهای اجتماعی متفاوت، تفاوت خواهند داشت. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری هر ساله مقدار هنگفتی بودجه برای تامین مخارج دستگاههای عظیم اداری، ارتش، پلیس و غیره بکار می‌رود. این بودجه که همان محصولات تولید شده منبها به شکل پول است، فقط برای سرکوب مبارزات زحمتکشان و

تامین شرایط مساعد برای سرمایه‌داران است که بیشتر و بهتر سود ببرند. در حالی که مثلا "در همه جامعه، سرمایه‌داری بودجه‌ای که برای صاحب مدارس، بیمارستانها و غیره مصرف می‌شود، فوق‌العاده کم است. اما در جامعه کمونیستی بر عکس بودجه برای ادارات و غیره بطور کلی کمتر شده و روز بروز کاهش خواهد یافت و در عوض بودجه برای تولید بیشتر و یا رفع نیازمندیهای عمومی هر ساله افزایش پیدا خواهد کرد.

حالا برگردیم به معیاری که برای روشن کردن اختلاف طبقات گفتم، یعنی موقعیت افراد مختلف جامعه در سیستم توزیع یا عبارت دیگر سیستم که محصولات تولید شده در جامعه چگونه بین افراد مختلف و یا طبقات گوناگون تقسیم می‌شود. مجموعه محصولات آنی که در جامعه تولید شده، ثروت آن جامعه را تشکیل میدهد. اما گفتیم که بخشی از این محصولات تولید شده برای مصارفی که قبلا "به آنها اشاره کردیم، کنار گذاشته می‌شوند. حالا آن قسمت از محصولات که باقی مانده است باید بین افراد جامعه تقسیم شود. بد نیست از شما بپرسیم که فکر می‌کنید این باقیمانده چگونه تقسیم می‌شود؟ شاید اولین جوابی که بدهید این باشد که درست‌ترین شکل تقسیم این محصولات یا ثروت جامعه اینست که بهرکس که بیشتر کار میکند و زحمت می‌کند، باید سهم بیشتری برسد. شاید عده‌ای هم جواب بدهند که درست‌ترین کار اینست که بهرکس به اندازه احتیاجش بدهیم، چون ممکن است عده‌ای بعلت بیماری، مرخصی و از کار افتادگی نتوانند کار کنند. اما بهر حال احتیاجاتی دارند. بد نیست این سؤال را فرضا "از یک نفر سرمایه‌دار بپرسیم. بنظر ما جواب او این خواهد بود که هر کس بول بیشتری بکار انداخته و سرمایه بیشتری را وارد کار کرده است باید سهم بیشتری ببرد. البته این سرمایه‌دار برای محکم‌کاری اضافه خواهد کرد: منم که سرمایه‌ام را به خطر انداخته‌ام، کارگر مزدش را گرفته، او که ورشکست نمی‌شود، بنابراین من چون خطر بیشتری می‌کنم قبول کرده‌ام باید سهم بیشتری ببرم و به سهم مربوط نیست که عده‌ای بپر و یا مریض و غیره هستند.

می‌بینید که به سؤال ما که چگونه باید محصولات تولید شده در جامعه را تقسیم کرد، جوابهای گوناگونی ممکن است داده شود. اما اگر نگاهی به جامعه خودمان بیداریم، می‌بینیم که تقسیم محصولات مطابق نظر سرمایه‌دارانست. چون این جامعه، یک جامعه طبقاتی و سرمایه‌داری است.

حالا اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که چگونه تقسیم شدن این محصولات یا

ثروت اجتماعی، می‌تواند به ما در شناختن طبقات مختلف کمک کند و این همان چیزی است که ما بعنوان مورد ۴ با موقعیت افراد در سیستم توزیع از آن نام برده‌ایم. اگر یادتان باشد خود این مورد ۴ را هم به سه قسمت تقسیم کردیم. حالا آنها را تشریح کنیم.

مورد ۴، موقعیت افراد در سیستم توزیع

الف - میزان سهم افراد از ثروت اجتماعی

منظور از این مورد اینست که هر فرد چقدر از ثروت اجتماعی را بدست می‌آورد. یعنی اینکه ببینیم یک نفر از افراد جامعه، چقدر از امکانات جامعه که به شکل‌های مختلف پولی، رفاهی (سکن، غذا، دکتر و دارو...) و غیره استفاده می‌کند. اگر نگاهی به جامعه خودمان بیندازیم می‌بینیم که عده‌ای درآمدهای هنگفت دارند، از بهترین خانه‌ها استفاده می‌کنند، بهترین غذاها را می‌خورند و خلاصه امکانات زیادی در اختیار دارند. در حالیکه عده دیگری دستمزد بخور و نصیری دارند، در جاهایی زندگی میکنند که فقط اسمش خانه است، شاید ماه به ماه رنگ گوشت را نبینند و از این قبیل. روشن است که این دو نفر نمی‌توانند متعلق به یک طبقه باشند، چون امکاناتی که در اختیار دارند و یا بعبارت دیگر سهمی که از امکانات جامعه و تولیدات آن یا ثروت اجتماعی جامعه می‌برند، یکسان نیست. به این ترتیب می‌بینید که این معیار در تشخیص طبقات مختلف از هم موثر است.

ب - چگونگی بدست آوردن ثروت اجتماعی

دیدیم که سهمی که هر یک از گروه‌های جامعه از ثروت اجتماعی بدست می‌آورند، با هم متفاوت است. باید اضافه کنیم که نحوه بدست آوردن این ثروت هم، در مورد گروه‌های مختلف جامعه و یا بعبارت بهتر طبقات جامعه، فرق میکند. عده‌ای از افراد جامعه این ثروت را بوسیله کارکردن، عده‌ای بوسیله سرمایه‌گذاری و خلاصه هر کدام بطریقی این ثروت را بدست می‌آورند. پس می‌بینیم که این مسئله یعنی اینکه هر کدام از افراد جامعه چطور امکانات جامعه را بدست می‌آورد، می‌تواند برای تشخیص طبقات مختلف از همدیگر به ما کمک کند.

ج - منشاء و محل بدست آوردن ثروت اجتماعی

منشاء و محلی که افراد ثروت اجتماعی را از آن محل بدست می‌آورند، عامل دیگری در تشخیص طبقه‌ای است که فرد به آن تعلق دارد. این معیار با معیار قبلی یعنی

چگونگی بدست آوردن ثروت اجتماعی خیلی نزدیک است. مثلاً " شما از لباس یک نفر کارگر و لباس یک نفر سرمایه‌دار را در نظر بگیرید. اگر ما از این کارگر بپوشیم که نو این لباس را از کجا آورده‌ای، خواهد گفت، پول دادم و خریدم. اگر بپوشیم، پول از کجا آوردی، خواهد گرفت، کار کرده‌ام و از دستمزد خودم آنرا خریده‌ام. به این ترتیب این کارگر به منشاء لباس خودش (یا در حقیقت به منشاء قسمتی از ثروت اجتماعی خود یعنی لباس) که همان دستمزد باشد، اشاره می‌کند. سرمایه‌دار هم جواب خواهد داد، پول داشتم و خریدم. البته سرمایه‌دار به قسمت دوم سؤال ما یعنی اسکه پول را از کجا آوردی با جواب خواهد داد و یا به احتمال خیلی زیاد دروغ خواهد گفت. اما اگر فرض کنیم بطور استثنایی این سرمایه‌دار راستگو به فرض محال با وجدان باشد، خواهد گفت، من فلان جا سرمایه‌گذاری کرده‌ام، این سرمایه سود داده و من از این سود، لباس خریده‌ام یعنی او هم به منشاء و محل بدست آوردن بخشی از ثروت اجتماعی (لباس) که همان سود باشد، اشاره می‌کند.

حالا برای اینکه دید روشن‌تری نسبت به حرفهایی که گفتیم داشته باشید، دو نفر را با مشخصات مختلف در نظر بگیریم و ببینیم چگونه می‌توان از این معیارها استفاده کرد و طبقه‌ای را که ایندو نفر متعلق به آن هستند تعیین کرد. البته بگذاریم بدهیم که ما برای ساده شدن قضیه، اینطوری و بصورت جدولی کار می‌کنیم وگرنه هیچوقت در زندگی واقعی گروههای مردم را اینطور جدول‌بندی نمی‌کنند که بگویند متعلق به کدام طبقه هستند.

حالا مشخصات ایندو نفر را بگوئیم:

نفر اول: مالک وسایل تولید نیست، تولید کننده است، سهم کمی از ثروت اجتماعی بدست می‌آورد، کار می‌کند، منشاء ثروت اجتماعی که بدست می‌آورد دستمزد است، این ثروت را بوسیله کار کردن بدست می‌آورد.

نفر دوم: سهم زیادی از ثروت اجتماعی بدست می‌آورد، تولید کننده نیست، کار نمی‌کند، مالک وسایل تولید است، منشاء ثروت اجتماعی که بدست می‌آورد، سود است، این ثروت را بوسیله سرمایه‌گذاری کردن بدست می‌آورد.

ما می‌گوئیم نفر اول متعلق به طبقه کارگر و نفر دوم متعلق به طبقه سرمایه‌دار است. آیا شما هم همین نظر را دارید؟ چرا؟

حالا اضافه کنیم که در داخل هر طبقه، چند قشر نیز می‌تواند وجود داشته

باشد. یعنی خود طبقه که گروه بزرگی از افراد جامعه است، به گروههای کوچکتری (قشر) تقسیم می‌شود. این گروههای کوچکتر گرچه شباهتشان به هم خیلی زیاد است اما تفاوت‌های با هم دارند. این تفاوتها آنقدر زیاد نیست که این گروهها را آنطور از هم جدا کند که متعلق به دو طبقه مختلف باشند. تفاوت‌هایی که بطور کلی باعث تقسیم یک طبقه به چند قشر می‌شود شامل میزان درآمد هر کدام از قشرها، محل درآمد، نحوه زندگی و غیره است. مثلا "خواهید دید که در قسمت‌های بعدی ما از قشرهای پائینی (فقیر)، متوسط و مرفه خرده بورژوازی صحبت می‌کنیم. وقتی ما از قشرهای خرده - بورژوازی صحبت می‌کنیم اولاً "منظورمان اینست که همه این قشرها خرده بورژوا هستند. ثانياً "بدلیل اینکه مقدار درآمدشان و به همین دلیل نحوه زندگی‌شان و همچنین محل درآمدشان با همدیگر تفاوت‌هایی دارد به سه بخش (قشر) تقسیم می‌شوند.

به این ترتیب دیدیم که چطور می‌توانیم طبقات مختلف را از همدیگر تشخیص بدهیم. اما یک سؤال دیگر باقی می‌ماند و آنهم اینست که تشخیص طبقات مختلف از همدیگر چه ارتباطی به جریانات جامعه و مبارزه ما دارد؟ برای جواب دادن به این سؤال باید یک مسئله را یادآوری کنیم. میدانیم که تاریخ همه جوامع بشری به استثنای جامعه‌های اشتراکی اولیه، تاریخ مبارزه طبقاتی است. مبارزه طبقاتی یعنی چه و چطور بوجود می‌آید؟ در قسمت قبلی دیدیم که چطور در جوامع طبقاتی ثروت اجتماعی جامعه بطور غیر مساوی و غیر عادلانه تقسیم می‌شود. دیدیم که چطور مالکیت وسایل تولید، به عده‌ای که هیچ نقشی در تولید محصولات جامعه ندارند، اجازه میدهد که بیشترین سهم را از محصولات جامعه بردارند. مثلا "شما سرمایه‌داران را در نظر بگیرید. اینها بدون اینکه کوچکترین نقشی در تولید داشته باشند، بدون اینکه اصلاً "معنی کار سخت و طاقت‌فرسا را فهمیده باشند، اما زندگی کاملاً راحت و مرفه‌ای دارند. در حالیکه برعکس اینها، کارگران که مجبورند همیشه کار کنند و روزها و شب‌ها را به تولید مشغول باشند، اگر یکروز کار نکنند وضع زندگی بخور و نمیرشان بهم می‌خورد. با اینکه بیشترین سختی و فشار تولید جامعه بر دوش کارگران است اما کمترین سهم را از نتایج کارشان می‌گیرند. اینها که گفتیم، همگی یک معنی دارند و آنهم اینست که در توزیع محصولات تولید شده در جامعه بین طبقات مختلف، اختلاف وجود دارد. بعبارت دیگر حاصل تولید جامعه به نسبت‌های مختلف بین افراد و طبقات مختلف جامعه تقسیم می‌شود. روشن است که اختلافات موجود در توزیع و تقسیم ثروت اجتماعی بین طبقات مختلف

نمی‌تواند تأثیری در حرکت جامعه و زندگی اجتماعی نگذارد. یعنی بعلت اختلافات موجود در توزیع و تقسیم محصولات تولید شده، اختلافات طبقاتی بروز میکند. اختلافاتی که در توزیع وجود دارد جامعه را به طبقات استثمارگر و استثمار شونده، دارا و فقیر، ممتاز و محروم تقسیم می‌کند. بنابراین طبیعی است که بین این طبقات اختلاف و مبارزه وجود داشته باشد. اگر نگاهی به تاریخ جامعه‌های مختلف بیاندازیم این مبارزه را بروشنی می‌بینیم. زمانی اختلاف و مبارزه میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده خود را بصورت اختلاف و مبارزه میان برده‌داران و برده‌ها (جامعه برده‌داری)، زمانی به صورت مبارزه میان فئودالها و دهقانان (جامعه فئودالی) و زمانی هم بصورت مبارزه میان بورژوازی و پرولتاریا (جامعه سرمایه‌داری) خود را نشان میدهد. بنابراین می‌بینیم که مبارزه طبقاتی در همه جوامع طبقاتی (و از جمله کشور ما) وجود داشته و دارد و اگر بدقت توجه کنیم، می‌فهمیم که این مبارزه طبقاتی در حقیقت مثل موتور یک ماشین که باعث حرکت آن می‌شود، باعث حرکت و تکامل جامعه میگردد. حالا اگر ما به این مبارزه طبقاتی توجه نکنیم، اگر دقت نکنیم که چطور منافع طبقاتی مختلف در مقابل هم قرار میگیرند و خلاصه اگر توجه نکنیم که چطور طبقات گوناگون برای تأمین منافع خودشان مبارزه می‌کنند، حوادث و جریانات جامعه برای ما مثل یک کلاف سردرگم خواهد بود و ما را گیج میکند. در این زمینه مثالی بزنیم. اگر یادتان باشد چند ماه قبل هاشمی رفسنجانی گفت که ارتش نخواست جلوی مردم بایستد و به این ترتیب باعث پیروزی مردم شد. اگر به ظاهر این حرف نگاه کنیم، ممکن است هیچ منافع طبقاتی‌ای در پشت آن نبینیم. اما اگر پرده ظاهری را کنار بزنیم می‌بینیم که رفسنجانی برای اینکه مردم را نسبت به ارتش خوشبین کند و برای اینکه ارتش کمتر ضربه بخورد و برای اینکه ارتش را مثل زمان شاه منظم و مستحکم نگه دارد، این حرف را می‌زند. اما او برای چه میخواهد ارتش مستحکم و منظم باشد؟ برای اینکه او بعنوان یکی از نمایندگان بورژوازی میداند که در مبارزهای که امروز بین کارگران و سرمایه‌داران وجود دارد و فردا شدیدتر خواهد شد، ارتش یکی از مهم‌ترین و بهترین وسایلی است که بآن سرمایه‌داران میتوانند کارگران و زحمتکشان را سرکوب کنند. بنابراین می‌بینید که چطور در پشت این حرف منافع سرمایه‌داران خوابیده است. یا مثلاً "می‌بینید که از همان روزهای اول بنی‌صدر چقدر سنگ "بحث آزاد" را به سینه‌زده است. ظاهر این حرف خیلی خوب است. مسئله این است که آیا بنی‌صدر واقعا "دلش میخواهد که همه حرفهایشان را بزنند؟ و آیا اینقدر

آزاد میخواه است؟ پاسخ ما منفی است. در حقیقت بنی صدر برای اینکه منافع بخشی از سرمایه داران را که خودش نماینده آنهاست، بهتر تامین کند این حرف را میزند. بنی صدر میداند که هر روز عده بیشتری از مردم از سیاستها و روشهای حزب جمهوری اسلامی خسته میشوند. او میخواهد با این وعدههای سرخرمن این عده را بظرف خودش بکشد و از آنها بعنوان لشکریان خودش استفاده کند. از طرف دیگر بنی صدر میخواهد مبارزه طبقة کارگر را به یک کانال انحرافی بیندازد. او میخواهد نشان دهد که سرنگونی رژیم ضرورتی ندارد. ولی میدانیم که همه این حرفها فقط به نفع سرمایه داران است. بنابراین می بینید که در پشت هر کدام از این حرفها و کارها منافع یک طبقه خوابیده است و هر کدام وسیله ای برای پیروزی در مبارزه طبقاتی است. پس باید به یک نکته مهم توجه کنیم. اگر نتوانیم طبقات مختلف و منافع هر کدام را بشناسیم، اگر نتوانیم در پشت هر حرف و عملی منافع طبقاتی را تشخیص بدهیم، آنوقت نخواهیم توانست دوستان و دشمنان خودمان را بشناسیم. حتما " دیده اید که عده ای از کارگران فکر می کنند مثلا " آیت الله خمینی یا بنی صدر یا حزب جمهوری اسلامی در جهت منافع آنها کار می کنند و بهمین دلیل از آنها حمایت می کنند. چرا اینطور است؟ برای اینکه این دسته از کارگران بعلمت عدم آگاهی نمی توانند تشخیص بدهند که منافع بنی صدر یا حزب جمهوری اسلامی یا آیت الله خمینی با آنها یکی نیست. این عده از کارگران گول حرفهای این عده را میخورند. آنها نمی دانند که بنی صدر یا آیت الله خمینی یا حزب جمهوری اسلامی و امثال آنها منافع کارگران را تامین نخواهند کرد چون مخالف منافع خودشان است. لنین در این زمینه حرف خوبی زده است، حرفی که همیشه باید یادمان باشد. او میگوید: تا وقتی که افراد یاد نگیرند که در پشت هر حرف و عملی و هر وعده و وعید اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند همیشه هم گول دیگران را خواهند خورد. هم خودشان را گول خواهند زد. نتیجه اینکار قربانی شدن همیشگی آنهاست.

فصل ۲

ساخت طبقاتی جامعه ایران

همانطور که میدانیم جامعه ایران، مثل تمام جوامع موجود در دنیا، یک جامعه طبقاتی است. هر جامعه، طبقاتی از طبقات مختلف تشکیل شده است. در ایران هم طبقات مختلفی وجود دارند که حالا آنها را می‌شناسیم.

۱ - طبقه کارگر:

عده زیادی از مردم ما تنها وسیله‌ای که برای تامین یک زندگی بخور و نمیر دارند، نیروی بازویشان است. این عده هیچگونه وسایل تولیدی در اختیار ندارند و ناچارند که برای تامین زندگیشان نیروی کارشان را بفروشند، یعنی برای دیگران کار کنند و مزد بگیرند. این افراد با اینکه تولیدکنندگان اصلی ثروت جامعه هستند و با اینکه فشار اصلی تولید بر دوش آنهاست، اما خودشان از حداقل وسایل زندگی محروم هستند. این عده مجبورند که هر روز ساعت‌های طولانی در کارخانجات، واحدهای تولیدی، معدنها، کارگاههای تنگ و کثیف و ساختمانها و جاده‌ها و در بدترین شرایط کار کنند. اما با وجود چنین کارهای سختی، این افراد همیشه از مسکن، بهداشت، فرهنگ و تغذیه کافی برای خود و خانواده‌شان محروم بوده‌اند. این گروه از مردم با اینکه در اثر فشار کار و زندگی مشقت‌بار خیلی زود پیر و شکسته می‌شوند اما هیچگونه تامین آتیه‌ای ندارند. تا وقتی می‌تواند کار کنند از آنها کار کشیده می‌شود و وقتی که دیگر نتوانستند کار کنند و یا اوضاع کار بد شد و کسادی پیش آمد، آنها اولین کسانی هستند که بدون دریافت ذره‌ای از نتایج کارشان بیکار می‌شوند و آن زندگی بخور و نمیر را هم دیگر نمی‌توانند بدست بیاورند. این گروه از مردم، طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. متأسفانه افراد این طبقه یا دهقانانی هستند که ناچار شده‌اند زمین و زراعت را رها کنند و برای پیدا کردن کار به شهرها بیایند و یا تولیدکنندگان کوچک مثل صاحبان کارگاهها و مغازه‌های کوچک هستند که ورشکست شده‌اند و ناچار شده‌اند به کارگری بپردازند. بهر حال، افراد این طبقه چون مالک هیچگونه سرمایه و وسایل تولیدی نیستند و نمی‌ترسند که چیزی را از دست بدهند.

چون بدترین شرایط کار و زندگی میکنند و چون با زندگی و فرهنگ جدید بیشتر آشنا هستند و کمتر اسیر خرافات می‌باشند، بیشترین خصلت و استعداد انقلابی را دارند. عده‌ای از افراد این طبقه در کارخانه‌ها و صنایع بزرگ کار می‌کنند، متمرکزتر هستند یعنی عده‌ی زیادی دور هم کار می‌کنند و بطور کلی کارگران صنعتی هستند. این عده بطور کلی پیشروترین افراد طبقه کارگر هستند و در حقیقت هسته اصلی طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند که بقیه افراد طبقه کارگر بدور اینها جمع می‌شوند. این عده یعنی کارگران صنعتی چون به کار دسته‌جمعی عادت کرده‌اند، چون معمولاً "آموزش بهتری دارند و چون با افراد بیشتری از طبقات مختلف سروکار دارند و کم و بیش آنها را می‌شناسند، زودتر دور هم جمع می‌شوند و سازمان پیدا می‌کنند و زودتر به افکار انقلابی دست پیدا کرده و در صدد انجام انقلاب برمی‌آیند. این هسته متمرکز و فشرده که بطور کلی از کارگران صنعتی تشکیل می‌شود، پرولتاریا گفته می‌شود و بخش اصلی طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد.

۲- خرده بورژوازی:

در شهرها بجز طبقه کارگر با طبقات و اقشار دیگری هم روبرو می‌شویم. یکی از اینها خرده بورژوازی است.

خرده بورژوازی چه مشخصاتی دارد و خرده بورژوا کیست؟

خرده بورژوازی یک گروه یکدست و همگون نیست و همیشه میان دو طبقه اصلی جامعه سرمایه‌داری یعنی طبقه کارگر و بورژوازی در نوسان است. علت این مسئله را باید در زیربنای اقتصادی این طبقه جستجو کرد. عده‌ای از افراد این طبقه کم و بیش صاحب وسایل تولید هستند و با عبارت دیگر کمی سرمایه دارند. این سرمایه می‌تواند از یک مغازه کوچک گرفته تا یک کارگاه که چند نفر در آن کار می‌کنند، باشد. ولی بهر حال سرمایه خرده بورژوازی به اندازه بورژوازی نیست. اما عده دیگری از افراد این طبقه هم وسایل تولیدی در اختیار ندارند (بخشی از خرده بورژوازی جدید)، ولی این مسئله تغییری در خرده بورژوا بودن آنها نمی‌دهد. مدت کار همه افراد این طبقه در حقیقت بدو قسمت تقسیم می‌شود، مدتی که کار می‌کنند و مدتی که قسمتی از وظایف یک نفر سرمایه‌دار را انجام می‌دهند. البته مقدار این دو قسمت در مورد همه اقشار خرده بورژوازی یکسان نیست، اما در مورد همه افراد آن، حتی آن بخشی از خرده بورژوازی

که مالک وسایل تولید نیست صدق می‌کند. این مسئله را کمی بیشتر توضیح بدهیم. شما
 مثلا " یک کارگاه کوچک را در نظر بگیرید که بجز صاحب کارگاه دو یا سه نفر کارگر هم در
 آن کار می‌کنند. حتما " دیده‌اید که صاحب این کارگاه خودش هم کار میکند (البته ممکن
 است همانقدر که کارگران این آدم کار می‌کنند، خودش کار نکند). صاحب این کارگاه
 چه در آن مدتی که خودش هم کار میکند و چه در مدتی که خودش کار نمی‌کند، همیشه
 مواظب است که کارگران به موقع سرکارشان باشند، سرعت کار کنند، مواد را به اصطلاح
 کمتر تلف کنند و از این قبیل. در ضمن موقع استخدام کارگر و یا پرداخت مزد هم
 درست مثل یک نفر سرمایه‌دار سعی میکند به کارگزارش مزد کمتری بدهد و یا اگر بتواند
 از سروته مزد بزند. پس اگر بدقت به یکروز کار این صاحب کارگاه نگاه کنیم می‌بینیم که
 در این مدت او هم مثل یک نفر کارگر کار کرده و هم مثل یک نفر سرمایه‌دار. به این علت
 است که می‌گوئیم زمان کار این افراد به دو قسمت تقسیم می‌شود. حالا یک نفر دیگر را که
 صاحب وسایل تولید هم نیست در نظر بگیریم. مثلا " یک نفر سرکارگر را در یک کارخانه
 بزرگ. این سرکارگر صاحب وسایل تولید (در مثال ما کارخانه) نیست. ببینیم او در
 مدت کارش چه میکند. یکی از مهم‌ترین وظایف این سرکارگر اینست که کارگران را چه از
 لحاظ بموقع آمدن سرکار و غیبت نکردن و چه از نظر مصرف مواد خام و غیره کنترل کند.
 این بخش از کار این سرکارگر را می‌توانیم آن قسمتی از کار بدانیم که اگر سرکارگری نبود
 خود سرمایه‌دار مجبور بود انجام دهد. درست مثل صاحب کارگاه که در مثال قبلی
 گفتیم. اما قسمتی دیگر از کار این سرکارگر اینست که اگر اشکالی در تولید پیش آمد آنرا
 برطرف کند، مثلا " تعمیرات کوچک ماشین‌ها و یا اشکالاتی که مثلا " در قطعه کار پیش
 می‌آید و از این قبیل. این قسمت از کار او، کار یک نفر کارگر است. بنابراین می‌بینیم که
 در این مورد هم طول مدت کار این سرکارگر به دو قسمت تقسیم می‌شود. مدتی که بخشی از
 وظایف سرمایه‌دار را انجام می‌دهد و مدتی که بخشی از کار تولید را بعهده می‌گیرد. این
 دوگانگی که در مورد زمان کار خرده بورژوازی می‌بینیم، در مورد آن مقدار از ثروت
 اجتماعی هم که این افراد بدست می‌آورند دیده می‌شود. یعنی ثروت اجتماعی‌ای که این
 افراد بدست می‌آورند در حقیقت شامل دو قسمت می‌شود. یک قسمت آنرا دستمزد و یک
 قسمت دیگر را سود تشکیل می‌دهد. البته مقدار این دو قسمت در مورد قشرهای مختلف
 خرده بورژوازی فرق میکند. مثلا " اگر در مورد خرده بورژوازی فقیر بخش عمده‌ای از

ثروت اجتماعی که بدست او میرسد از دستمزد تشکیل شده باشد در مورد خرده‌بورژوازی مرفه، سود بخش عمده، آنرا تشکیل می‌دهد. می‌گوئیم یک قسمت از ثروت اجتماعی که بدست این افراد میرسد دستمزد است، به این خاطر که عده، زیادی از خود این افراد هم کار می‌کنند، چه مثل کارگران خودشان باشد و چه فقط بصورت نظارت. قسمت دیگر این ثروت اجتماعی هم سود است، چون سرمایه‌ای که این افراد به‌کار می‌اندازند باعث می‌شود که درآمد بیشتری داشته باشند و این بیشتر بودن درآمد بخاطر اضافه شدن سود به آن قسمتی از ثروت اجتماعی است که بدست می‌آورند. در مورد سرکارگری هم که مثال زدیم گرچه صاحب سرمایه و وسایل تولید نیست، اما چون به‌کمک این سرکارگر شرایطی فراهم می‌شود که کارگران بیشتر استعمار شوند و میزان سود سرمایه‌دار بیشتر شود، بنابراین سرمایه‌داران برای بیشتر شدن سودشان این سرکارگران را بکار می‌گیرند و بخشی از سود خود را به آنها می‌دهند. اما این ظاهر قضیه است چون سرمایه‌دار درحقیقت از جیب خودش نمی‌دهد، بلکه این مقدار سود که به این افراد (سرکارگر) می‌رسد، علتش بیشتر شدن استعمار کارگران است که هم باعث بیشتر شدن سود سرمایه‌داران و هم باعث افزایش درآمد این افراد می‌شود.

این وضعیت اقتصادی باعث می‌شود که خرده‌بورژوازی میان طبقه، کارگر و بورژوازی سرگردان باشد و همیشه بین این دو نوسان کند. این نوسان بطورکلی به این صورت است که لایه‌های پائینی خرده‌بورژوازی بیشتر به سمت طبقه، کارگر و لایه‌های بالایی بیشتر به سمت بورژوازی گرایش داشته باشند. از جهت سیاسی و طرز تفکر هم این وضعیت اقتصادی خودش را نشان می‌دهد. خرده‌بورژوازی اغلب سعی می‌کند پلی باشد میان طبقه، کارگر و سرمایه‌دار و میکوشد که آنها را بقول خودش آشتی بدهد، چیزی که غیرممکن است. علت این مسئله اینست که خرده‌بورژوازی هیچگاه خواهان نابودی کامل و نهایی سرمایه‌داری نیست.

این تنها طبقه، کارگر است که چون به‌غیر از نیروی کارش هیچ چیز دیگری ندارد خواستار ریشه‌کن شدن و نابودی نظام ستمگر سرمایه‌داری و بنیان گذاشتن یک نظام نوین (سوسیالیستی) است. بقول مارکس طبقه، کارگر در این مبارزه هیچ چیز بغیر از زنجیرهایش را از دست نمی‌دهد درحالیکه جهانی را بدست می‌آورد. خرده‌بورژوازی چون از نظر تولیدی مالک ابزار و وسایل تولید کوچک خود می‌باشد و چون حتی در نظام سرمایه‌داری

هم منافعی کم در پاد نأیس می‌شود. بنابراین هیچوقت خواهان از بین رفتن مالکیت خصوصی نخواهد بود. خرده‌بورژوازی بین دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار سرگردان بوده و از این جهت متزلزل و ناپایدار است. بقول مارکس خرده‌بورژوازی طبقه‌ای است که منافع دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار در یک زمان در آن با هم برخورد کرده‌اند. به همین علت خرده‌بورژوازی مثل کارگران نمیتواند خواهان نابودی سرمایه‌داری شده و تنها به آینده نگاه کند، چون همیشه آرزو مند سرمایه‌دار شدن و بورژوا شدن است. از طرف دیگر خرده‌بورژوازی مثل بورژوازی هم نمی‌تواند تمام تلاش و کوشش خود را در راه حفظ کامل نظام موجود بکار بیندازد، چون منافعی در این نظام کاملاً برآورده نمی‌شود. خرده‌بورژوازی و مخصوصاً خرده‌بورژوازی سنتی از یکطرف با سرمایه‌داری تصاد دارد، چون هر روز فشار بیشتری بر او وارد می‌شود. از طرف دیگر همیشه امیدوار است که بالاخره در داخل نظام سرمایه‌داری رشد کرده و بورژوا شود. باید اضافه کنیم که خرده‌بورژوازی وقتی مالکیت خصوصی به خطر بیفتد یعنی در انقلاب سوسیالیستی و یا وقتی که حتی احساس کند مالکیت خصوصی دارد به خطر می‌افتد، طرف سرمایه‌داران را خواهد گرفت و بر علیه کارگران فعالیت خواهد نمود.

بهر حال، گفتیم که یکی دیگر از طبقات و اقشاری که در شهرهای شورمان با آن روبرو می‌شویم، خرده‌بورژوازی شهری است. خرده‌بورژوازی شهری در کشورهایی مثل ما بدو بخش تقسیم می‌شود: خرده‌بورژوازی سنتی و خرده‌بورژوازی جدید. علت اینکه می‌گوئیم خرده‌بورژوازی در کشورهایی مثل کشور ما بدو بخش تقسیم میگردد، پیشرفته نبودن سرمایه‌داری در این کشور است. هرکجا سرمایه‌داری تکامل یافته‌تر باشد و تمام شیوه‌های تولید قبلی را بکلی کنار زده باشد، خرده‌بورژوازی سنتی هم به تدریج از بین رفته و جای خودش را به خرده‌بورژوازی جدید می‌دهد. مثلاً ما در آمریکا که سرمایه‌داری در آن پیشرفته است، خرده‌بورژوازی سنتی نمی‌بینیم. اما در کشورهایی مثل کشور ما که سرمایه‌داری اگر چه غالب شده ولی همه شیوه‌های تولید قبلی را بکلی کنار نرده است وضع فرق می‌کند. در چنین کشورهایی چون سرمایه‌داری همه شیوه‌های تولید کالایی خرد را از بین نمی‌برد، بنابراین تولید کنندگان کوچک قدیمی هم کم و بیش باقی میمانند. به همین دلیل خرده‌بورژوازی سنتی هم در کشور ما هنوز از بین نرفته است. حالا ببینیم خرده‌بورژوازی سنتی چه مشخصاتی دارد:

الف - خرده بورژوازی سنتی

در جامعه ما علاوه بر کارخانه‌ها و موسسات بزرگ تولیدی، تعداد زیادی کارگاه کوچک هم وجود دارد که در هر کدام از آنها معمولاً بین ۲ تا ۵ نفر مشغول کار هستند. در این کارگاهها با وسایل کهنه و دستی بکارهایی مثل مسگری، حلبی‌سازی، بافندگی، شیرینی‌سازی و از این قبیل می‌پردازند. در این کارگاهها خود صاحب کارگاه هم معمولاً گوشه‌ای از کار را انجام میدهد. اضافه بر این در کنار موسسات بزرگ بازرگانی و شرکت تجارتنی که معاملات بزرگ داخلی و خارجی را در دست دارند، تعداد زیادی دکاندار و بقال و کاسب و از این قبیل وجود دارند. این عده بطور کلی به معاملات کوچکتر و خرده-فروشی مشغول هستند. صاحبان کارگاههایی که گفتیم و صاحبان این دکان‌ها یعنی صنعت‌کاران سنتی، کاسب‌ها، پیشه‌وران و مغازه‌داران قدیمی جماعتی را تشکیل میدهند که به آنها خرده بورژوازی سنتی می‌گوئیم. به این بخشی از خرده بورژوازی به این علت سنتی می‌گوئیم که شیوه و شکل کار و تولیدشان و همچنین وسایلی که معمولاً برای کارشان بکار می‌برند قدیمی (سنتی) بوده و قرن‌ها از عمرش میگذرد. مثلاً اگر ما به کاریک کارگاه مسگری نگاه کنیم می‌بینیم که اینها امروزه هم تقریباً به همان شکل گذشته به تولید و کسب ادامه میدهند. همراه با رشد سرمایه‌داری و افزایش موسسات بزرگ تولیدی این بخش از خرده بورژوازی تحت فشار بیشتری قرار گرفته و کم‌کم از میان میرود. مهمترین علت‌های این مسئله یکی اینست که محصولات ساخته شده توسط این افراد بتدریج جای خودشان را به وسایل جدیدتر و با کیفیت بهتری میدهند. مثلاً ظرفهای مسی که قبلاً در بسیاری از خانه‌ها میدیدیم، امروزه جای خودشان را به ظروف ملامین داد‌اند. دومین علت عمده از بین رفتن خرده بورژوازی سنتی هم اینست که کالاهای ساخته شده توسط این افراد در مقایسه با تولیدات کارخانه‌های بزرگ گرانتر هستند و بهمین دلیل کمتر فروش میروند. مثلاً اگر شما یک جفت جورابی را که توسط یک کارگاه کوچک بافته شده و جورابی را که توسط یک کارخانه بزرگ تولید شده مقایسه کنید، می‌بینید که قیمت جوراب تولید شده توسط کارخانه به نسبت جوراب بافته شده در کارگاه ارزانتر است و بیشتر فروش می‌رود.

خرده بورژوازی سنتی که به شیوه تولید و کسب و کار کهنه و قدیمی مشغول بوده و آنرا ادامه میدهد، همراه خود افکار کهنه و پوسیده و خرافات را هم پدک می‌کشد. این افکار و خرافات نتیجه شیوه شفلی و شکل کار این افراد است. البته این افکار کهنه و

پوسیده را در سایر بخش‌های خرده بورژوازی هم کم و بیش می‌توان دید. بطور کلی تزلزل فکری (یعنی نداشتن افکار و گرایش‌های روشن و مشخص) ، عقب‌گرایی (چشم دوختن به گذشته و تمایل برای برگشت به عقب) و تنگ‌نظری از صفات ذاتی خرده بورژوازی و مخصوصاً "خرده‌بورژوازی سنتی" است. خرده بورژوازی سنتی دیرتر به افکار و نظریات انقلابی روی می‌آورد. این بخش از خرده بورژوازی بعین این‌که بیشتر اسیر افکار عقب‌مانده و خرافات است در مقابل نظریات انقلابی بیشتر مقاومت می‌کند. بخش عمده‌ای از روحانیت را می‌توان نمایندگان فکری خرده بورژوازی سنتی دانست. این عده از روحانیون افکار و عقاید این بخش از خرده بورژوازی را بهمان می‌کنند.

خرده بورژوازی سنتی خود به سه قشر تقسیم می‌شود. بخشی از افراد خرده بورژوازی سنتی سرمایه‌های خیلی کوچکی دارند. این عده درآمدی که دارند بیشتر از دستمزد تشکیل می‌شود. افراد این قشر از خرده بورژوازی همیشه در لبه پرتگاه ورشکستگی و وارد شدن به صفوف طبقه کارگر هستند. درحقیقت بیشترین عده‌ای که در اثر بوجود آمدن کارخانجات بزرگ و موسسات عظیم تولیدی و همچنین فروشگاه‌های بزرگ کسب و کارشان از رونق افتاده و ورشکست شده و می‌شوند از این قشر خرده بورژوازی هستند. این قشر از خرده بورژوازی چون سرمایه زیادی هم ندارد، کمتر موفق می‌شود شغلش را تغییر داده و با رشد سرمایه‌داری هماهنگ شود. این قشر را خرده بورژوازی سنتی فقیر می‌گوئیم.

قشر دیگری از خرده بورژوازی سنتی که وضعیتش به نسبت لایه فقیر بهتر است، خرده بورژوازی سنتی میانی گفته می‌شود. درحالی‌که تولید بزرگ گسترش پیدا می‌کند این قشر بیش از پیش در خطر از دست دادن موقعیت خود قرار می‌گیرد. میزان سرمایه و در عین حال درآمد این قشر بیشتر از قشر فقیر است. همانطور که بخشی از این قشر با رشد سرمایه‌داری ورشکست شده و بتدریج به سمت خرده بورژوازی فقیر و سپس به سمت طبقه کارگر رانده می‌شوند، عده‌ای دیگر از این قشر هم فرصت پیدا می‌کنند شغلشان را عوض کرده و با رشد سرمایه‌داری منطبق شوند. این عده با اینکار نه تنها موقتاً از ورشکستگی نجات پیدا می‌کنند، بلکه ممکن است حتی وضع بهتری پیدا کرده و به سمت خرده بورژوازی مرفه بروند.

قشر دیگری از خرده بورژوازی سنتی هم وجود دارد که وضعیت نسبتاً متفاوتی دارد. این قشر در اثر معاملات و کسب و کار پر منفعت در گذشته وضع بهتری داشت. میزان سرمایه، این قشر از خرده بورژوازی چنان است که درحقیقت به سرمایه‌داران

نزدیکتر است تا طبقه کارگر، رشد سرمایه‌داری گرچه کسب و کار قدیمی این قشر را هم به خطر می‌اندازد اما بخاطر سرمایه نسبتاً زیادی که این افراد دارند، تقریباً براحتی می‌توانند کارشان را عوض کنند. آنها با اینکار می‌توانند خودشان را با رشد سرمایه‌داری هماهنگ کرده و از ورشکستگی احتمالی نجات یابند. البته هنوز هم عده‌ای به همان کار قبلی خودشان ادامه می‌دهند و وضع بدی هم ندارند. عده‌ای از این افراد مخصوصاً در چند سال اخیر در اثر خرید و فروش زمین و بساز و بفروشی و کارهایی از این قبیل، ثروت و دارایی بازم بیشتر بدست آورده‌اند. گرچه رشد سرمایه‌داری بطور کلی بر این قشر از خرده بورژوازی هم فشار می‌آورد، ولی این فشار به هیچوجه به اندازه فشاری که بر سایر اقشار می‌آید، نیست. این قشر را خرده بورژوازی مرفه سنتی می‌گوئیم. قسمتی از قدرت سیاسی هم حالا در دست اینهاست. حالا بهتر است که کمی هم درباره روحانیت ایران صحبت کنیم. روحانیت بخشی از قشر روشنفکر جامعه ما را تشکیل می‌دهند. روحانیت را بدلیل اینکه در تولید شرکت ندارند و از راه کار فکری (مثلاً درس دادن در حوزه‌های علمیه، محضر داری، روضه‌خوانی و غیره) مخارج زندگی خود را تأمین می‌کنند، جزء قشر روشنفکر حساب می‌کنیم. روحانیت که مخصوصاً در زمان سلسله‌های صفویه و قاجاریه دارای قدرت و اهمیت زیادی بودند، بتدریج این موقعیت را از دست دادند. این از دست رفتن مقام و قدرت اجتماعی مخصوصاً با رشد سرمایه‌داری شدت گرفت. البته باید بگوئیم که بخشی از روحانیون توانستند خودشان را با سرمایه‌داری منطبق کنند. این عده در واقع روحانیونی نبودند که متعلق به گذشته باشند، بلکه کاملاً با سرمایه‌داری جور شده و از آن دفاع می‌کردند. از جمله این افراد مثلاً می‌توان از آیت‌الله شریعتمداری نام برد. مثلاً در حالیکه عده‌ای از روحانیون مثل آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله قمی هنوز بطور کلی دیدگاههای فتوایی از خود نشان می‌دهند، آیت‌الله شریعتمداری دیدگاههای سرمایه‌داری را بیان می‌کند. بهر حال، با اینکه روحانیت از نظر لباس و عمامه هم شکل هستند اما به هیچوجه یک گروه یکدست و همگون را تشکیل نمی‌دهند و منافع آنها نیز با همدیگر یکسان و مشترک نیست. عده خیلی زیادی از لایه‌های بالایی روحانیت مثل آیت‌الله‌ها و مجتهدین همیشه با طبقات ارتجاعی و هیئت حاکمه برعلیه منافع زحمتکشان همدست شده و در خدمت آنها قرار گرفته‌اند و به این وسیله به ثروت و دارایی بیشتری رسیده و زندگی راحتتری داشته‌اند. در این مورد مثلاً می‌توان از شیخ فضل‌الله نوری (که هیئت حاکمه فعلی او را شهید میدانند و در زمان مشروطیت توسط

انقلابیون دار زده شد) و یا مثلاً از امام جمعه، تهران در زمان شاه و غیره نام برد. این افراد و همچنین آخوندهایی که موقوفات زیادی در اختیار داشته و ادارند و نیز آخوندهایی که با استفاده از روزنامه و رادیو و تلویزیون سعی در منحرف کردن افکار مردم داشته و دارند، همیشه صدمات زیادی به زحمتکشان زده و میزنند. آنها همیشه سعی می‌کنند که با امیدوار کردن زحمتکشان به خوشی‌های "آن دنیا"، زحمتکشان را به سختی زندگی این جهان عادت داده و مانع رشد مبارزات آنها بر علیه ستم‌های نظام حاکم شوند. این افراد، مدافع و حفظ‌کننده، تسلط امپریالیسم و منافع سرمایه‌داران و همچنین بقایای فئودالها و اربابها می‌باشند. عده، دیگری از روحانیون هم تا حد معینی بر علیه رژیم ستمگر وابسته به امپریالیسم مبارزه می‌کرده‌اند. اما در این مبارزه همیشه متزلزل و ناپیگیر بوده‌اند و همیشه خصلت دوگانه، مترقی و ارتجاعی از خود نشان می‌دهند. عده، زیادی از این روحانیون نمایندگان فکری خرده بورژوازی مرفه سنتی و عده، کمی نمایندگان فکری بورژوازی متوسط تجاری ایران می‌باشند. در برابر این عده از روحانیون عده، دیگری از آنها را می‌بینیم که گرچه به عقاید کهنه و پوسیده و غیر علمی تکیه کرده‌اند، در برابر نظام ستم‌گر حاکم و سلطه، امپریالیسم ایستادگی بیشتری کردند و به درجات مختلفی توده‌های تحت ستم جامعه را به مقاومت و مبارزه دعوت کردند. این افراد نمایندگان فکری قشرهای فقیر و میانی خرده بورژوازی سنتی در جامعه، ما هستیم و منافع آنها را منعکس می‌کنند. همین‌جا باید تذکر بدهیم که اگرچه این لایه در برابر سلطه، امپریالیسم ایستادگی بیشتری میکند ولی بهر حال ناپیگیری و متزلزلی که در ذات خرده بورژوازی وجود دارد کم و بیش در این افراد هم دیده می‌شود. بنابراین نمی‌توان از آنها انتظار داشت که مبارزه را تا به آخر و تا مرحله، قطعی و نهایی ادامه دهند.

گفتیم که خرده بورژوازی در ایران به دو بخش تقسیم میگردد. در مورد خرده - بورژوازی سنتی توضیح دادیم و حالا وضعیت خرده بورژوازی جدید را بررسی می‌کنیم. بخشی از خرده بورژوازی که خرده بورژوازی جدید گفته می‌شود در گذشته، دور در ایران وجود نداشت. یعنی این بخش از حدود صد سال پیش و همراه با رشد سرمایه‌داری در ایران بوجود آمده است و به همراه رشد سرمایه‌داری این بخش هم رشد می‌کند و عده‌اش بیشتر می‌شود. شرایط زندگی این بخش از خرده بورژوازی هم تقریباً شبیه شرایط زندگی خرده بورژوازی سنتی است و همان اصول کلی که گفتیم در پاره، این بخش هم صدق می‌کند. اما بین این دو بخش یعنی خرده بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی جدید یک

تفاوت مهم وجود دارد و آن اینکه خرده بورژوازی جدید بیشتر از خرده بورژوازی سنتی به نظام جدید یعنی سرمایه داری وابسته است، چون وجودش بسته به این نظام است. در عین حال تفاوت‌های دیگری هم بین این دو بخش وجود دارد. خرده بورژوازی جدید بیشتر استعداد پذیرش افکار و نظریات نو و مترقی را دارد. مثلاً اگر مذهب را در نظر بگیریم می‌بینیم که هر چه خرده بورژوازی سنتی گرایشات مذهبی داشته و از تعصبات شدید مذهبی برخوردار است، برعکس خرده بورژوازی جدید گرایش و تمایلی چندانی به مذهب نداشته و تا حدودی از مذهب گریزان است. این تفاوت را در زمینه سیاسی هم می‌بینیم، به این صورت که معمولاً نظریات و مواضع سیاسی خرده بورژوازی سنتی عقب مانده تر است در حالیکه خرده بورژوازی جدید گرایشات نسبتاً مترقیانه‌ای دارد. البته نباید فراموش کرد لایه پائین تر این بخش بیشتر به نظریات و افکار انقلابی و لایه‌های بالاتر آن بیشتر به افکار و نظریات لیبرالی گرایش دارند. در ضمن همانطور که در مورد خرده بورژوازی سنتی دیدیم، خرده بورژوازی جدید هم به سه لایه مرفه، میانی و فقیر تقسیم می‌شود. از جمله کسانی که می‌توان آنها را جز خرده بورژوازی جدید حساب کرد باید از کارمندان بخش دولتی و خصوصی، عده‌ای از صاحبان مشاغل آزاد مثل مهندسی و دکترها، معلمین، دانشجویان، درجه داران و افسران جز ارتش، صاحبان کارگاههایی مثل تراکشارها، تعمیرات اتومبیل، فروشندگان محصولات کارخانه‌های جدید تولیدی و غیره نام برد.

۴ - طبقه سرمایه دار (بورژوازی) :

اضافه بر طبقات و اقشاری که تاکنون گفتیم در جامعه ما و بطور کلی در جوامع طبقاتی عده دیگری هم وجود دارند که طبقه و قشرهای دیگری را تشکیل می‌دهند. این عده با وجود اینکه تعدادشان نسبت به کل جمعیت خیلی کم است و در تولید ثروت مادی جامعه شرکت ندارند اما اکثریت مراکز تولیدی بزرگ و متوسط، قسمت خیلی زیادی از تجارت و تقریباً تمام ثروت کشور را یا در مالکیت خود دارند و یا آنها را کنترل می‌کنند. این عده مثل زالو خون زحمتکشان را مکیده و هر روز چاقی تر می‌شوند و در حقیقت تمام مقدرات زندگی توده‌های میلیونی مردم را در جنگ خود دارند. آنها بدون اینکه درهای فعالیت مفید به حال جامعه داشته باشند با استفاده از ثمره کار و زحمت کارگران و زحمتکشان دیگر، برای خودشان زندگی پرشکوه و جلالی ترتیب می‌دهند. آنها نه تنها

کمکی به پیشرفت جامعه و رفاه حال مردم نمی‌کند بلکه برعکس سد راه پیشرفت جامعه و عامل اصلی تباهی و فساد و همچین عقب‌ماندگی جامعه ما هستند. این عده شامل سرمایه‌داران، کارمندان عالی‌رتبه، ادارات و افسران ارشد ارتش هستند. این عده طبقه سرمایه‌داران یا بورژوازی را تشکیل می‌دهند. در کنار این‌ها خانها، سردارها، بقایای فئودالها و زمین‌داران بزرگ این مجموعه، انگل و مفت‌خوار را تکمیل می‌کنند. با اینکه هیچکدام از این انگلها و مفت‌خوارها خودشان برای تأمین زندگی تلاش نمی‌کنند و به شکلهای مختلف به استثمار کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان می‌پردازند و تمام ثروت و جامعه را در چنگ خود دارند، اما با وجود این بین آنها تفاوتهایی هم وجود دارد. همین تفاوتها باعث می‌شود که آنها به لایه‌های مختلفی تقسیم شوند. البته اضافه کنیم که این تفاوتها در درجه، لطف آنها به طبقه، کارگر و یا سایر زحمتکشان نیست، بلکه در مقدار قدرت و اختیارتی است که در استثمار کارگران و زحمتکشان دارند.

خود سرمایه‌داران را بطور کلی دو دسته تشکیل می‌دهند. بخشی از سرمایه‌داران منافعتشان کاملاً با منافع امپریالیست‌ها منطبق بوده و در عین حال قدرت سیاسی را هم در دست داشتند. این عده از سرمایه‌داران کلیه سرمایه‌های بزرگ را چه بصورت کارخانجات و صنایع بزرگ و چه بصورت بانکها مستقیماً و یا با شراکت امپریالیست‌ها در اختیار داشتند. در عین حال با استفاده از قدرت سیاسی کلیه قوانین و مقررات و تمام برنامه‌ریزیها را طوری تعیین می‌کردند که کاملاً منافع خودشان و اربابان امپریالیست‌شان را تأمین کند. این عده از سرمایه‌داران را، که بخش عمده اقتصاد کشور و تمام دستگاههای حکومتی را در اختیار داشتند و منافعتشان کاملاً با امپریالیست‌ها منطبق بود، بورژوازی کمپرادور یا سرمایه‌داران کارگزار امپریالیسم و بعبارت بهتر سگهای زنجیری امپریالیسم می‌گوئیم. در رأس اینها دار و دسته شاه و خود او و همچنین سرمایه‌داران بزرگی مثل خمیسی، لاجوردی، خسروشاهی، رضائی، حاجی برخوردار، باسینی و غیره بودند. گرچه نسبت قیام توده‌های مردم ضربات کم و بیش شدیدی به این قشر از سرمایه‌داران خورد اما بعلت اینکه قیام ادامه نیافت و در نیمه راه متوقف شد و حکومت فعلی در سازش با امپریالیسم شکل گرفت بقایای بورژوازی کمپرادور هنوز هم وجود دارد. بخش دیگر سرمایه‌داران را آنهایی تشکیل می‌دهند که به نسبت سرمایه‌داران بزرگ یا کمپرادور دارای سرمایه کمتری بوده و ضمن اینکه غیر مستقیم وابسته به امپریالیسم هستند اما اختلافاتی هم با امپریالیسم و رژیم شاه داشتند. با غالب شدن شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران،

این عده از سرمایه‌داران هم وابسته به امپریالیسم شدند، چون در چهارچوب این نظام (سرمایه‌داری) است که سوددهی سرمایه، آنها بیشتر و بهتر می‌شود. در عین حال شرایطی که برای غالب شدن نظام سرمایه‌داری لازم است، یعنی تبدیل شدن نیروی کار به کالا و افزایش تعداد کسانی که هیچ چیز جز نیروی کار برای امرار معاش ندارند و گسترش بازار برای محصولات تولید شده، در خدمت این سرمایه‌داران هم قرار می‌گیرد. با غالب شدن نظام سرمایه‌داری در جامعه ما، سودآوری سرمایه‌های این بخش از سرمایه‌داران با روابط تولیدی غالب یعنی سرمایه‌داری منطبق شده و در ارتباط با آن قرار گرفت. یعنی شرط اصلی کسب سود توسط سرمایه‌های این افراد، باقی ماندن همین روابط تولیدی گردید. اما خود این سرمایه‌داری، بطور غیرمستقیم وابسته به امپریالیسم است و به این ترتیب سودآوری سرمایه‌های این افراد وابسته به باقی ماندن سرمایه‌داری وابسته است. به همین جهت این بخش از سرمایه‌داران به هیچوجه خواهان از بین رفتن سرمایه‌داری وابسته و قطع سلطه امپریالیسم نیستند، چون از بین رفتن سرمایه‌داری وابسته به معنی از بین رفتن شرایط مساعد سودآوری سرمایه‌های آنهاست. اما گفتیم که این بخش از سرمایه‌داران اختلافاتی هم با امپریالیسم و رژیم شاه داشتند. این اختلافات بطور کلی بخاطر شریک شدن در قدرت سیاسی و بدست آوردن اختیارات بیشتری در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و کسب سهم بیشتری از استثمار کارگران و زحمتکشان بود. قبلاً گفتیم که بورژوازی کمرادور با استفاده از قدرت سیاسی که در دست داشت کلبه قوانین و مقررات و برنامه‌های اقتصادی را طوری طراحی میکرد که اساساً در خدمت خودش و امپریالیستها باشد. به این ترتیب بورژوازی کمرادور و اربابان امپریالیست او با استفاده از قدرت سیاسی سودهای هنگفت خودشان را باز هم افزایش داده و سودهای سرسام‌آوری می‌بردند. قسمتی از این قوانین و مقررات و برنامه‌های اقتصادی و کلاً قدرت سیاسی گرچه در خدمت این بخش از سرمایه‌داران هم بود، اما آنها را کاملاً راضی نمی‌کرد. مثلاً قوانین کار هم به این دسته و هم به آن دسته خدمت میکرد. سرکوب کارگران و زحمتکشان هم مانع مبارزه کارگران بر علیه این دسته و هم آن دسته می‌شد. اما اینها این بخش از سرمایه‌داران را راضی نمی‌کرد. آنها میخواستند با شریک شدن در قدرت سیاسی خودشان را بیشتر کنند، میخواستند در استثمار کارگران از دسته قبلی عقب نمانند و کلاً از این ناراحت بودند که چرا خودشان کمتر از بورژوازی کمرادور است. آنها از این دلخور بودند که چرا وام‌های هنگفت بدون بهره که در حقیقت حاصل دسترنج زحمتکشان بود، کمتر به آنها داده

می‌شود. این علت اصلی اختلافات این دسته با بورژوازی کمپرادور و رژیم شاه و امپریالیست‌ها بود. اما این اختلافات هیچوقت آنقدر زیاد نبود که این بخش از سرمایه‌داران در کنار کارگران و زحمتکشان بر علیه بورژوازی کمپرادور بلند شوند، چون از یکطرف از قدیم گفته‌اند چاقو دسته خودشان را نمی‌برد، یعنی اینکه این دو دسته هر دو از یک قماش یعنی سرمایه‌دار بودند. و از طرف دیگر وحشی که هر دو از کارگران و زحمتکشان و مبارزات آنها داشتند باعث میشد که سعی کنند قضیه را یکجوری بین خودشان فیصله بدهند. درحقیقت این بخش از سرمایه‌داران وحشت بیشتری از کارگران داشتند تا از بورژوازی کمپرادور و در تمام مدت کوشش میکردند یکجوری دل بورژوازی کمپرادور را بدست بیاورند تا شاید در قدرت سیاسی شریک شوند، اما گوش بورژوازی کمپرادور بدهکار نبود که نبود. این شخصاتی که گفتیم هم مشخصات بورژوازی متوسط است. کسانی مثل بازرگان، حاجی بابا (صاحب کارخانه شرفازکار)، رفسنجانی، بهمنی از این دسته‌اند و آدمهایی مثل بنی‌صدر و غیره هم نمایندگان سیاسی بحشی از بورژوازی متوسط. همانطور که میدانید قیام بهمن‌ماه باعث شد که قدرت سیاسی و درحقیقت قدرت اصلی دست بورژوازی متوسط بیافتد، یعنی قیام را کارگران و زحمتکشان انجام دادند، اما قدرت دست اینها افتاد. حالا از شهر به روستاهای کشورمان برویم و ببینیم وضعیت طبقاتی در آنجا چگونه است.

۲- ساخت طبقاتی روستاهای ایران:

۱- در روستاهای ایران با عده‌ای روبرو می‌شویم که زمین، آب و دیگر ابزار کار را ندارند. این عده مجبورند زندگی خود را با کار کردن روی زمین دیگران بگذرانند و یا قسمت عمده‌ای از سال را در شهرها به کارهای ساختمانی بپردازند. عده زیادی از کارگران ساختمانی (بخصوص کارگران فصلی) را این افراد تشکیل می‌دهند. این دسته از روستائیان شدیداً استثمار می‌توند و وضع زندگی آنها بسیار بد و نامطمئن است. اینها کارگران کشاورزی و خوش‌نشین‌ها هستند. کارگران کشاورزی و خوش‌نشین‌ها به خاطر شرایط کار و نحوه زندگیشان برادران تنی و متحدین بسیار نزدیک کارگران شهری هستند.

۲- در روستاها با عده دیگری هم روبرو می‌شویم که دهقان گفته می‌شود. اما همه دهقانان شرایط زندگی و کار یکسانی ندارند و میزان درآمدشان هم باهمدیگر خیلی فرق دارد. یعنی همانطور که در مورد خرده بورژوازی دیدیم، در میان دهقانان هم

قشرهای مختلف وجود دارد. بینیم این قشرها چه مشخصاتی دارند:

الف - عده‌ای از دهقانان مقدار خیلی کمی زمین در اختیار دارند و با ابزار کهنه و قدیمی به زراعت مشغولند. اما محصول زراعت این افراد آنقدر کم است که کفاف زندگی بخور و نمیرشان را نمی‌کند و بهمین جهت هر ساله بیشتر زیر بار قرض بانکها و حاجی-بازاریها کمرشان خم می‌شود. آنها برای سیر کردن شکم خانواده‌شان اضافه بر کار روی زمین کوچک خودشان ناچارند چند ماه از سال را با روی مزارع دیگران کار کنند و با اینکه برای بدست آوردن کار فصلی (بیشتر کار ساختمانی) به شهرها بیایند. زندگی این دهقانها هرروز بیشتر رو به فلاکت و بدبختی می‌رود و فشاری که از طرف سلف‌خرهای خونخوار (کسانی که قبل از رسیدن محصول آنها پیش‌خرید می‌کنند)، حاجی‌بازاریهای نزول‌خوار و وام‌های بانکی و اقساط با اصطلاح اصلاحات ارضی بر آنها وارد می‌شود، هر روزه عده، بیشتری از آنها را به ورشکستگی کامل می‌کشاند. در چنین حالتی آنها ناچار می‌شوند که تکه زمین کوچکتان را بفروشند و فقط روی زمین دیگران کار کنند و یا به امید بدست آوردن کار، ترک دیار کنند و آواره شهرها شوند. این بخش از دهقانان را دهقانان فقیر می‌گوئیم. در میان زاغه‌نشینها و گودنشینهای اطراف تهران و سایر شهرهای بزرگ، عده، زیادی از همین دهقانان فقیر "سابق" و خوش‌نشین‌های ما می‌بینیم.

ب - عده، دیگری از دهقانان را کسانی تشکیل می‌دهند که به نسبت دهقانان فقیر زمین بیشتری دارند (معمولاً در حدود ۲ تا ۵ هکتار). البته همین‌جا تذکر بدهیم که مقدار زمین و بزرگی و کوچکی آن به نسبت مناطق مختلف ایران فرق میکند. مثلاً اگر کسی در مناطق آذربایجان و یا شبیه آن دو هکتار زمین داشته باشد، معمولاً وضعیتش بمراتب از کسی که مثلاً در نزدیکی‌های یزد ۵ هکتار زمین داشته باشد بهتر است. بهمین دلیل وقتی ما از مقدار زمین صحبت می‌کنیم متوسط زمین را در نظر داریم. بهر حال؛ همین افراد معمولاً خرج زندگی‌شان را از همین زمین بدست می‌آورند. اگر چه این تأمین درآمد به‌سختی صورت می‌گیرد و در حقیقت به مویی بند است. این افراد بطور کلی احتیاجی ندارند که برای دیگران کار کنند و در عین حال بندرت کسی را برای کمک استخدام می‌کنند. با اینهمه وضعیت زندگی آنها ناپایدار و متزلزل است، چون در اثر خشک‌سالی و یا تلف شدن محصولاتشان بعلت سیل یا آفت‌زدگی و یا هر علت دیگری این خطر برایشان وجود دارد که از هستی ساقط شوند و به صف دهقانان فقیر درآیند. این عده از روستائیان را دهقانان میانه‌حال می‌گوئیم.

ج - عده کمی هم از روستائیان وجود دارند که مقدار زمینی در حدود ۱۰ هکتار در اختیار دارند. این عده برای زراعت و آداره زمین معمولاً چند نفر کارگر استخدام می کنند که بیشتر از خوش نشین ها و دهقانان فقیر می باشند، یعنی به استشار کارگران هم می پردازند. درآمد سالیانه این افراد بیشتر از مخارجشان بوده و بعضی از آنها صاحب تراکتور، کمباین، چاه آب و غیره هم هستند. آنها با اجاره دادن این وسایل و فروش آب بد هقانان میانه حال و فقیر درآمدی هم از این راه بدست می آورند. این بخش از روستائیان که عده اشان هم نسبتاً کم است دهقانان مرفه گفته می شوند.

۳ - به جز اینها که گفتیم، عده دیگری نیز وجود دارند که محل اصلی فعالیت آنها روستاهاست. این عده گرچه تعدادشان کم است، اما هر کدام از این افراد مقدار زیادی زمین (حتی گاهی تمام زمین های یک ده) را در اختیار دارند. این افراد همچنین صاحب تعداد زیادی گاو و گوسفند هم هستند. درآمد این افراد از چند راه تأمین می شود. یک قسمت از این درآمد از راه فروش محصولات زراعتی است که نتیجه کار روستائیان (چه بطور مزدی و چه بصورت بیگاری) بر روی زمین های این افراد است. بخش دیگری از این درآمد را اجاره زمین هایی تشکیل می دهد که این افراد به دهقانها واگذار کرده اند. این اجاره هم به صورت محصول آماده (بدون اینکه این معنت خوران برای آن زحمت کشیده باشند) و هم به صورت پول نقد از طرف دهقانها به این افراد داده می شود. این افراد در شهرها هم از طریق خرید و فروش زمین و سرمایه گذاری که کرده اند و پست های دولتی که در اختیار دارند، درآمد هنگفتی به جیب میزنند و نفوذ زیادی هم دارند. بعضی از این افراد حتی قوای مسلح مخصوص بخودشان هم دارند تا در سرکوب اعتراضات و جنبش های دهقانان از آن استفاده کنند و وقتی هم که نتوانند اینکار را بخوبی انجام دهند جای نگرانی نیست، چون زاندار مری (و اخیراً سپاه پاسداران) به کمک آنها میروند. این بخش کوچک را زمین داران بزرگ، ملاکین، اربابها، خانها و باقی مانده فئودالها تشکیل می دهند. ما به رفاقا توصیه می کنیم برای اینکه بخوبی به ماهیت گردانندگان رژیم مثل آیت الله خمینی پی ببرند، بد نیست که به توضیح المسائل ایشان مراجعه کنند و ببینند که چطور از این انگلها دفاع می شود. مثلاً در همین کتاب (توضیح المسائل آیت الله خمینی) گفته می شود که اگر دهقانی زمینی را اجاره کرد و در سر موقع مقرر محصولش نرسیده بود، صاحب زمین (که کسی جز همین افراد یعنی خانها و فئودالها نمی توانند باشند) حق دارد که در همان موقع محصولات را از زمین بیرون آورده و زمین خود را

نصاحب کند (حال محصول رسیده باشد یا نه، به صاحب زمین مربوط نیست) و یا می‌توانند آیند و سفر به توافق برسند که در اینصورت آن دهقان برای مدت اضافه یا محصولش برسد باید سهم بیشتری به صاحب زمین بدهد.

۴ - در عرصه روستاها به غیر از دهقانها که در روستاها زندگی می‌کنند، با عده دیگری هم روبرو می‌شویم که کار اصلی آنها گله‌داری است. این افراد مجبورند که همیشه برای بدست آوردن علوفه برای دامهای خود هر ساله چندین کیلومتر بدنبال گله خود در دل کوه و دشت کوچ کرده و به اصطلاح به بیلاق و قشلاق بروند. به این افراد عشایر گفته می‌شود. به غیر از خانهای مرتجع این ایلات و عشایر که در واقع قسمت عمده دارایی و درآمد ایل را در اختیار و مالکیت خود دارند و اکثر اوقات در شهرها زندگی کرده و راحت و آسوده هستند، وضع زندگی اکثریت عشایر بسیار بد و خراب است. اکثریت عشایر از ابتدای برین وسایل رفاهی زندگی محروم هستند. آنها مجبورند با وضعیت سخت‌باری در اکثر اوقات در زیر چادر زندگی کنند. آنها اسیر حتم طبیعت هم هستند و هر سالی که بعلت کمبود بارندگی، آب و علف برای گله کافی نباشد دچار فحطی شده و همان زندگی بدشان هم در خطر می‌افتد. همانطور که در مورد دهقانان دیدیم، در مورد عشایر هم افسار فقیر، منوط و مرفه وجود دارند. افراد مرفه عشایر دارای دامهای بیشتری هستند که اغلب آنها گوسفند است. در حالیکه افراد فقیر عشایر هم تعداد دامهایشان کمتر است و هم بدتر آنها را بز تشکیل می‌دهد.

در حالتی که گدس، رژیم برای اسکان (ساکن کردن) عشایر سروسدای زیادی راه انداخته و به اصطلاح برای بهبود وضع آنها طرحهایی اجرا می‌کند. اما هدف اصلی رژیم از اینکار کمک به عشایر نبود، بلکه میخواست با اسکان عشایر هم بر وسعت بازارهای داخلی اضافه کند که سرمایه‌داران بتوانند کالاهای بیشتری فروخته و سود بیشتری ببرند و هم سروی کار ارراستر و بیشتری در اختیار داشته باشد. رژیم در عین حال میخواست با اسکان کنترل بیشتری بر عشایر داشته باشد تا بتواند موقع جلوی نورش آنها را (که بر گدسه جدید بار انفای افتاده بود) بگیرد.

۲ - زمین پرولتاریا :

حالا مجدداً به شهر برگردیم. در شهرها و بخصوص در شهرها بزرگ عده‌ای هستند که با محدود کار آب و دانه‌ای ندارند و مسر در حال ولگردی و با کارهای

متفرقه هستند و یا کار ثابت آنها را کارهای انگلی تشکیل می دهد. این افراد که در حقیقت مثل آئینه های تمام ماهیت و فساد جوامع طبقاتی و مخصوصا سرمایه داری را نشان می دهند، دارای بدترین نوع زندگی و ته مانده های جامعه هستند. اکثر این افراد دارای زندگی فلاکت باری هستند و بدترین توهین ها و تحقیرها را تحمل می کنند. این افراد همیشه آلت دست سرمایه داران و مرتجعین دیگر بر علیه کارگران و زحمتکشان و نیروهای انقلابی می باشند. سرمایه داران با اجیر کردن این افراد، از آنها برای سرکوب بیشتر کارگران و زحمتکشان استفاده می کنند. فاحشه ها، گداها، دزدها، قاچاقچیان، جیب برها، ماشین پاهای و افرادی از این قبیل و یا ولگردهای حرفه ای عناصر تشکیل دهنده این بخش هستند. به این عده لومین پرولتاریا گفته می شود. این افراد هیچگونه نقشی در تولید جامعه نداشته و از نتایج کار و تولید دیگران استفاده می کنند. اگر دقت کنید بخشی از اسم این افراد را پرولتاریا تشکیل می دهد. این مسئله به این دلیل است که این افراد بطور بالقوه می توانند در تولید جامعه شرکت داشته و کار مفید انجام دهند. یعنی آن استعداد و توانایی که در کارگران وجود دارد، در اینگونه افراد نیز وجود دارد. ولی برای استفاده از این استعداد و توانایی، این افراد باید تحت مراقبت قرار گرفته و بوسیله کار تربیت شوند تا بتوانند از منجلاهی که در آن گیر کرده اند، بیرون بیایند. در اینصورت آنها می توانند کارگران خوبی شده و مثل پرولتاریا دارای خصیلت های عمیق انسانی شوند. اما این تربیت و اصلاح در جامعه سرمایه داری ممکن نیست، چون خود این جامعه افرادی مثل آنها را پرورش داده و به آنها محتاج است. تا وقتی که سرمایه داران برای کسب سود بیشتر همیشه می کوشند یک لشکر عظیم بیکار در جامعه وجود داشته باشد تا بتوانند به این وسیله کارگران را برای دریافت مزد کمتر تحت فشار قرار دهند. تا وقتی معامله با زندگی انسانها بوسیله مواد مخدر منع سودی برای سرمایه داران است و خلاصه در جامعه ای که همه چیز تبدیل به کالا می شود و حتی انسانها قابل خرید و فروش می شوند، یعنی در جامعه برده داری جدید یا جامعه سرمایه داری، تربیت و اصلاح اینگونه افراد ممکن نیست. اصلاح اینگونه افراد با طرحهای احمقانه و ظاهر فریبی مثل آتش زدن شهر نو و یا اعدام عناصر در مانده های که تحت شرایط این جامعه به فساد کشیده شده اند، ممکن نیست. باید مرداب را خشکاند، باید جامعه سرمایه داری را نابود کرد. آنوقت است که می توان اینگونه افراد را از این منجلاب بیرون کشید.

گفتیم که سرمایه داران و مرتجعین دیگر از این افراد برای مقاصدشان بهره برداری

می‌کنند. برای اینکه ببینید چگونه لومین پرولتاریا مورد استفاده، مرتجعین قرار می‌گیرد و چگونه به نفع سرمایه‌داران کار می‌کند، کافیت که کودتای ۲۸ مرداد را بیاد بیاورید. یا هنگامی که یک دسته "حزب الهی" به کتابفروشان و میتینگ‌ها حمله می‌کنند، آنجا باشید تا ببینید که این افراد که اغلب با پول کسی اجبر می‌شوند، چگونه از منافع سرمایه‌داران دفاع می‌کنند. یا کافیت که سروکارتان با سپاه پاسداران و یا کمیته‌ها افتاده باشد تا تعداد زیادی لومین پرولتاریا را در لباس پاسداری و یا در داخل کمیته‌ها ببینید. در مورد جامعه ایران لازم است به مسئله دیگری هم اشاره کنیم. آنهم اینست که کشور ما یک جامعه چند ملیتی است. یعنی در این کشور خلقهای فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و ... وجود دارند که بطور کلی از جهات مختلف تحت ستم فارس‌ها هستند. گرچه هر کدام از این خلقها دارای زبان، سرزمین و آداب و سنن مخصوص بخود هستند، اما هیچگونه اختیاری برای امور خودشان ندارند، یعنی نمی‌توانند تصمیم بگیرند که چگونه سرنوشت خلق خود را پیش ببرند و امور خود را اداره کنند. در عین حال در این کشور چندین اقلیت مذهبی هم وجود دارد که اینها نیز تحت کنترل شیعیان بوده و این فشار و کنترل به تازگی زیادتر هم شده است.

بهر حال، در بخش‌های آینده خواهیم دید که این طبقات و اقشار و خلقها در طی ده - پانزده سال گذشته چه روابطی با همدیگر داشته، چه طبقاتی رشد کرده و کدام طبقات راه زوال در پیش گرفته‌اند و چرا.

فصل ۳

بررسی اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران

از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۳

قبلاً گفتیم که برای درک بهتر اوضاع و احوالی که به قیام بهمن ماه منجر شد و همچنین علت‌های بحرانهای فعلی با چاریم که به گذشته برگشته و آنرا بررسی کنیم. در این بخش ما قسمتی از تاریخ گذشته ایران را بررسی خواهیم کرد. محور اصلی بحث ما در این بخش، بررسی جریانات جامعه در فاصله بین سالهای ۴۰ تا ۵۳ و مخصوصاً اصلاحات ارضی و نتایج آن و همچنین چگونگی مستقر شدن سرمایه‌داری وابسته در ایران است. ابتدا ببینیم امپریالیسم تا قبل از سال ۴۰ چگونه و به کمک چه کسانی تسلط خود را بر ایران اعمال میکرد و چرا مجبور شد شیوه کار خود را تغییر دهد و وضعیت اقتصادی - اجتماعی ایران در این سالها چگونه بود.

۱ - سرمایه‌داری در ایران چگونه غلبه پیدا کرد.

تا قبل از سال ۴۱ و انجام به اصطلاح انقلاب سفید، سیستم حاکم بر ایران نیمه فئودال - نیمه مستعمره بود. یعنی در عین اینکه شیوه تولید غالب در جامعه ما فئودالی بود، ایران یک جامعه تحت سلطه امپریالیست‌ها و مخصوصاً امپریالیسم انگلیس بود. سلطه امپریالیسم انگلیس بصورت وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران به این کشور خود را نشان میداد و امپریالیسم انگلیس نیز در استثمار دهقانان، کارگران و سایر زحمتکشان ایران با طبقه حاکمه یعنی فئودالها شریک بود. بورژوازی ایران و مخصوصاً بخشی از آن یعنی بورژوازی کمپرادور هم، گرچه طبقه اصلی استثمارگر در جامعه ما نبودند، اما در استثمار کارگران و سایر زحمتکشان شریک بوده و سهم خوبی می‌بردند. فئودالها که در این زمان طبقه اصلی استثمارگر جامعه ما به حساب می‌آمدند، بعزت منطبق بودن منافعشان با منافع امپریالیسم انگلیس، پایگاه اصلی امپریالیسم در ایران بودند. قدرت سیاسی نیز بطور غالب در اختیار فئودالها و بخشی از قدرت نیز در اختیار

قسمتی از سرمایه‌داران ایران یعنی بورژوازی کمپرادور بود. بورژوازی کمپرادور بعلت روابط نزدیکی که با امپریالیسم آمریکا داشت و بعلت تطبیق منافعش با امپریالیسم آمریکا، مخصوصاً بعد از سال ۱۳۲۲، عمدتاً پایگاه امپریالیسم آمریکا در ایران به حساب می‌آمد. در این زمان دهقانان نیروی اصلی تولید و بخش عمده جمعیت را در ایران تشکیل می‌دادند. دهقانان زیر شدیدترین انواع بهره‌کشی فئودالها، امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران قرار داشتند. پس از کشف نفت در ایران و مخصوصاً پس از ایجاد پالایشگاه نفت آبادان و سایر تأسیسات نفتی، عمده کارگران ایران را کارگرانی تشکیل می‌دادند که در صنایع نفت کار می‌کردند. طبقه کارگر ایران در این زمان مشتکل از کارگران نفت و سایر کارگرانی بود که در صنایع نساجی، قند، قالی‌بافی، راه‌آهن و غیره کار می‌کردند. طبقه کارگر ایران گرچه از لحاظ تعداد به نسبت کل جمعیت کم بود اما در مبارزات مختلفی که پیش آمده بود و از جمله در جریان ملی شدن نفت، قدرت و توان خود را بخوبی نشان داده بود. دربار در این زمان بعنوان محل تجمع بزرگترین فئودالها، گرچه با آمریکان نیز روابطی داشت اما اساساً کارگزار امپریالیسم انگلیس بود.

این وضعیت هم به خاطر جریاناتی که در داخل کشور صورت می‌گرفت و هم بخاطر مسائلی که در جهان جریان داشت، نمی‌توانست به اینصورت باقی بماند. فشار بیش از حد فئودالها و امپریالیست‌ها بر دهقانان و نیز شرایط ناگوار زندگی کارگران بتدریج زمینه‌های مساعدی را برای رشد هرچه بیشتر مبارزات توده‌ای فراهم می‌ساخت. همین مسئله یعنی رشد مبارزات توده‌ای زنگ خطری برای رژیم و امپریالیست‌ها محسوب می‌شد. از طرف دیگر تجربیاتی که امپریالیست‌ها از انقلاب‌هایی مثل انقلاب چین گرفته بودند و شباهت وضعیت ایران با کشورهای مثل چین، رژیم و امپریالیست‌ها را وادار می‌کرد تا قبل از اینکه وضعیت "خطرناکتر" بشود، فکری بکنند. این‌ها که گفتیم یک طرف قضیه بود، اما مسائل دیگری نیز وجود داشت. میدانیم که امپریالیست‌ها بر سر تقسیم جهان و بدست آوردن مناطق نفوذ و بازارهای بیشتر همیشه با یکدیگر در حال مبارزه هستند. تا وقتی که امپریالیسم وجود دارد مبارزه بر سر تقسیم جهان و تسلط بر مناطق بیشتر و بیرون آوردن آنها از چنگ سایر رقبای امپریالیست هم وجود خواهد داشت.

آمریکا که بعد از جنگ جهانی دوم قدرتمندتر از سایر رقبای امپریالیست خود شده بود، میخواست قدرت خود را در همه‌جای دنیای سرمایه‌داری گسترش داده و در همه‌جا سهم بیشتر و نقش سلطنتی در استعمار زحمتکشان کشورهای تحت سلطه داشته باشد.

ایران هم یکی از مناطقی بود که امپریالیسم آمریکا از مدتها پیش قصد بیرون آوردن آنرا از چنگ امپریالیسم انگلیس داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و سرنگونی حکومت دکتر مصدق، امپریالیسم آمریکا که نقش اصلی را در این کودتا بازی کرده بود، بتدریج سهم بیشتری در استثمار کارگران و زحمتکشان و غارت ثروت‌های ملی ایران بدست آورد. مثلا بعد از کودتا، چند شرکت بزرگ نفتی آمریکا در کنسرسیون نفت ایران شریک شدند و به این ترتیب جاهای محکم‌تری در غارت این ثروت برای خود بدست آوردند. هرچه از سال ۳۲ میگذرد، از یکطرف سهم آمریکا در استثمار زحمتکشان و غارت ثروت‌های ملی ایران بیشتر می‌شود و از طرف دیگر وابستگی رژیم ایران به وامها و کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا افزایش می‌یابد. اما باوجود این تا سال ۱۳۴۱، امپریالیسم انگلیس همچنان نقش مسلط را در استثمار کارگران و زحمتکشان و غارت ثروت‌های ملی ایران دارد، یعنی سهم بیشتری می‌برد.

گفتیم که اوضاع و احوال داخلی و جهانی، فئودالها و امپریالیست‌ها و بورژوازی را وادار میکرد تا فکری بکنند و قبل از اینکه کار از کار بگذرد و ایران مثلا تبدیل به چین جدیدی بشود، جلوی وقایع را بگیرند. اما باید در اینجا به یک نکته مهم توجه داشت. گرچه فئودالها و امپریالیست‌ها و بورژوازی کم و بیش نگران مسائلی بودند که گفتیم اما منافعی که هرکدام تعقیب می‌کردند و راه‌حلی که پیشنهاد میکردند با یکدیگر تفاوت داشت. فئودالها می‌کوشیدند بطورکلی دست به ترکیب جامعه نزنند و حداکثر اصلاحات اجتماعی نیم‌بندی انجام دهند. امپریالیسم انگلیس که تکیه‌گاه اصلی را فئودالها تشکیل می‌دادند بطورکلی موافق فئودالها بود و سعی میکرد تا به شیوه‌های مختلف مانع قدرت گرفتن بیشتر امپریالیسم آمریکا شده و کنترل خود را بر ایران همچنان حفظ کند. بورژوازی ایران که بیکار در جریان انقلاب مشروطیت کوششهایی برای کنار زدن فئودالها کرده بود و بیکار هم با حکومت دکتر مصدق شانس خود را برای حفظ قدرت امتحان کرده بود، حالا خواستهای دیگری هم داشت. بورژوازی ایران که برای حرکت خودش و کسب سود بیشتر و سرمایه‌گذاری چهارچوب جامعه فئودالی را تنگ می‌دید، راه چاره را برای جامعه ایران از دریچه منافع خودش می‌دید. یعنی بورژوازی در این معرکه خواستار بیشتر شدن امکانات سرمایه‌گذاری، گسترش بازار و افزایش تعداد کارگران بود تا به این وسیله بخواست خودش یعنی کسب سود بیشتر برسد. در این میان بورژوازی کم‌رادر این خواست‌ها را واضح‌تر بیان میکرد. بورژوازی کم‌رادر در این جریان متحدی

داشت که امپریالیسم آمریکا بود. علت اتحاد ایندو منافع مشترکی بود که هر دو دنبال میکردند. امپریالیسم آمریکا هم که می‌کوشید نقش مسلط را در ایران داشته باشد و امپریالیسم انگلیس را کنار بزند، یکطرف این مبارزه را تشکیل میداد. بنابراین مضمون اصلی وقایع بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۱ را تلاش بورژوازی برای تسلط بر جامعه و قدرت سیاسی و مقاومت فتودالها از یکطرف و کوشش آمریکا برای بیرون آوردن کنترل ایران از چنگ انگلیس و مقاومت امپریالیسم انگلیس از طرف دیگر تشکیل می‌دهد. در همین سالهاست که شاهد مبارزه بورژوازی ایران و مخصوصاً بورژوازی کمیرادور و امپریالیسم آمریکا از یکسو با فتودالها و امپریالیسم انگلیس از سوی دیگر هستیم. یعنی به‌مراه مبارزه میان امپریالیسم آمریکا و انگلیس، شاهد مبارزه میان سرمایه‌داری و فتودالیسم هم هستیم. اینجا باید به یک نکته دیگر هم توجه کرد. در قرن‌های هیجده و نوزدهم میلادی، بورژوازی کشورهای اروپایی بر علیه فتودالها مبارزه میکرد تا قدرت را از چنگ آنها خارج کند. پیروزی بورژوازی در این مبارزه، به معنی غلبه سرمایه‌داری بر فتودالیسم بود. بورژوازی اروپا در این مبارزه متحدی داشت که دهقانها بودند، گرچه بعد از پیروزی، دهقانها سرشان بی‌کلاه می‌ماند. رهبری این مبارزه را هم بورژوازی صنعتی معمولاً بر عهده داشت. مبارزه میان بورژوازی و فتودالها هم اغلب اوقات خشن و قهرآمیز، یعنی بصورت شورشها و قیامها و به اصطلاح انقلابهای بورژوا - دموکراتیک بود. اما وضع در ایران بصورت دیگری بود. متحد بورژوازی ایران در مبارزه بر علیه فتودالها، بجای دهقانان، امپریالیسم آمریکا بود. این اتحاد بطور کلی بوسیله بورژوازی کمیرادور بوجود می‌آمد. رهبری مبارزه میان بورژوازی و فتودالها را هم بجای بورژوازی صنعتی، بورژوازی کمیرادور بر عهده داشت. بجای مبارزه خشن و قهرآمیز هم، بورژوازی ایران به خاطر ترس و وحشتی که از زحمتکشان داشت، سعی میکرد که قصیه را خیلی آرام و بی سروصدا با فتودالها حل کند. بورژوازی ایران مدافعتی نبود که در صورت یک برخورد قهرآمیز با فتودالها سر خودش هم به باد نرود. البته باید بگوئیم که در این میان هم سر دهقانان، کارگران و سایر زحمتکشان بی‌کلاه ماند. نتیجه این مبارزه هم، همانطور که بعداً خواهیم دید، غلبه سرمایه - داری بر فتودالیسم بود، اما سرمایه‌داری وابسته.

حالا بینیم اوضاع و احوال جهانی در این زمان چگونه بود. بطور کلی بعد از جنگ جهانی دوم امپریالیست‌ها مجبور شده بودند که شکل استثمار زحمتکشان کشورهای تحت طعنه خویش را عوض کنند. در گذشته امپریالیست‌ها مستقیماً به غارت ثروت‌های ملی

کشورهای زیر سلطه خودشان و استثمار زحمتکشان این کشور نامی برداختند. در عین حال در اغلب اوقات این کشورها را بوسیله نیروی نظامی اشغال کرده و در آن مستقر می شدند. یعنی این کشورها را به "مستعمره" خودشان تبدیل میکردند. اما در همان زمان هم کشورهایی بودند که ظاهراً "مستقل" بوده و نیروی نظامی امپریالیستها در این کشورها نبودند. ولی این کشورها هم از جهت اقتصادی و سیاسی وابسته بود و امپریالیستها به کمک طبقه حاکم در این کشورها منافع غارتگرانه خود را تأمین میکردند. به این کشورها "نیمه مستعمره" گفته می شد. ایران هم از جمله چنین کشورهایی بود. اما بعد از جنگ جهانی دوم امپریالیستها مجبور شدند که هم کشورهای مستعمره را به اصطلاح "آزاد" کرده و به آنها "استقلال" بدهند و هم بطور کلی شکل بهره کشی و تسلط خود را عوض کنند. دو مسئله مهم باعث این اجبار می شود. اول اینکه مبارزات خلقهای کشورهای تحت سلطه، تسلط و بهره کشی مریان را برای امپریالیستها مشکل کرده و هرروزه آنها را باقیامها و انقلابهای جدیدی روبرو میکرد. سرکوب این قیامها و انقلابها از یکطرف خرج زیادی برای امپریالیستها بر میداشت که این مسئله به معنی زیادتر شدن خرجهای لازم برای تأمین شرایط مساعد برای سودآوری سرمایه های امپریالیستی بود. این خرجها هرچه زیادتر می شد به معنی کم شدن از سود امپریالیستها بود و چنین چیزی برای امپریالیستها صرف نمیکرد. از طرف دیگر این قیامها و انقلابها پس از هر سرکوب، گسترده تر و عمیق تر شده و "خطر" از دست رفتن این کشورها را برای امپریالیستها بیشتر می کرد. علت مهم دیگر را باید در ماهیت امپریالیسم جستجو کرد. میدانیم که امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری است. در عین حال میدانیم که کسب سود بیشتر نیروی محرکه سرمایه داری است و سرمایه داری بدون کوشش هرچه بیشتر سرمایه داران برای کسب سود زیادتر بی معنی است. در مرحله امپریالیسم این کوشش برای کسب سود بیشتر خودش را بصورت تلاش برای کسب سود انحصاری و با نرخ بالا نشان می دهد. مسئله دیگری هم که باید به آن توجه کنیم اینست که در مرحله امپریالیسم صدور سرمایه بر صدور کالا غلبه کرده و کسب سود بیشتر و انحصاری توسط امپریالیستها از طریق صدور سرمایه صورت می گیرد. اما برای اینکه بتوان دست به صدور سرمایه زد و آنرا هر روز بیشتر کرد، باید جایی باشد که بتوان این سرمایه ها را در آنجا بکار انداخت. مشکل امپریالیستها برای صدور هرچه بیشتر سرمایه در اینجا خودش را نشان میداد. کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره با توجه به ساخت عقب مانده ای که داشتند (عمدتاً

فئودالی) و با توجه به بازار محدودی که در این کشورها برای جلب سرمایه وجود داشت، نمی‌توانستند خواست امپریالیسم را برای صدور سرمایه و در نتیجه کسب سود بیشتر برآورده کنند. علت اساسی این مسئله را باید در وضعیت اقتصادی - اجتماعی این کشورها دید. در کشورهایی با شیوه تولید فئودالی، دهقانان اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند و دارای اقتصادی خود کفا هستند. یعنی دهقانان در چنین کشورهایی اکثریت مواد و وسایل مورد نیازشان را شخصا تهیه کرده و کمتر به بازار احتیاج دارند که از آن کالا خریداری کنند. آن قسمت از احتیاجات دهقانان هم که توسط خودشان تهیه نمی‌شد، آنچنان بود که صنعت‌کاران دستی از عهده ساخت آن برمی‌آمدند. تازه مقدار این احتیاجات آنقدر نبود که برای تهیه آنها صنایع بزرگی ضرورت داشته باشند. در نتیجه فقط فئودالها و اقطاع برفه شهرنشینان باقی می‌ماندند که احتیاجاتشان را از بازار خرید می‌کردند. اما با توجه به کم بودن تعداد این افراد نسبت به کل جمعیت جامعه، احتیاجات آنها جوابگوی تولید گسترده صنایع امپریالیستی و یا صنایعی که امپریالیست‌ها و بورژوازی قصد سرمایه‌گذاری در آنها را داشتند، نبود. گذشته از اینها نوع کالاهایی که در چنین جوامعی مصرف می‌شد، منطبق بر نیازهای امپریالیسم و بورژوازی نبود. مطلب مهم دیگری نیز در این میان خودتمایی می‌کرد. میدانیم که اصلی‌ترین علت‌هایی که باعث می‌شدند امپریالیست‌ها دست به صدور سرمایه به کشورهای دیگر و مخصوصاً کشورهای تحت سلطه بزنند عبارتند از: وجود نیروی کار ارزان و فراوان، کم بودن سرمایه، مواد خام ارزان و در دسترس، قیمت ارزان زمین و مسائلی از این قبیل. وجود این شرایط در کشورهای تحت سلطه باعث می‌شود که نرخ سودی که امپریالیست‌ها در کشورهای تحت سلطه و از جمله کشور ما بدست می‌آورند، خیلی بیشتر از کشور خودشان باشد. اما بهترین حالت برای امپریالیسم اینست که هرچه بیشتر از وجود کارگران کشورهای تحت سلطه که دستمزدشان خیلی کم است استفاده کند. ولی نیروی کار ارزان و فراوان یا به عبارت دیگر کارگران زیاد و دستمزد کم که این چنین مورد علاقه امپریالیست‌هاست، در کشورهایی با شیوه تولید فئودالی هنوز آنقدر زیاد نیستند که منظور امپریالیسم را کاملاً برآورده کنند. در چنین کشورهایی نیروی کار عمدتاً در روستاها و هنوز بصورت دهقانانی هستند که تحت کنترل فئودالها می‌باشند. امپریالیست‌ها و بورژوازی اگر می‌خواستند کارگر فراوان با دستمزد کم در اختیار داشته باشند، باید دهقانان را از کنترل فئودالها بیرون می‌کشیدند. یعنی باید شرایطی فراهم

می‌شد که دهقانان مجبور باشند روستاها را ترک کرده و در شهرها بصورت کارگر مزدبگیر درآیند. بنابراین باید کلاً "وضعیت اقتصادی جامعه طوری عوض می‌شد که اقتصاد خود-کفا از بین برود، عده" زیادتری پیدا شوند که برای امرار معاششان جز فروش نیروی کار خودشان چاره دیگری نداشته باشند و ضمناً "مجبور باشند تمام احتیاجات خود را از بازار و بصورت کالا خریداری کنند و کلاً" شرایطی فراهم می‌شد که بتوان دست به سرمایه‌گذاری جدید زد. فراهم شدن این شرایط و امکانات بدون عوض شدن شیوه تولید حاکم بر جامعه ممکن نبود. اما در عین حال بجای شیوه تولید قدیمی، حتماً باید شیوه تولید سرمایه‌داری حاکم می‌شد. اما چرا سرمایه‌داری؟ برای اینکه مجموعه این شرایط فقط در جامعه‌ای با شیوه تولید سرمایه‌داری وجود دارد. میدانیم که برای بوجود آمدن شیوه تولید سرمایه‌داری دو شرط اساسی لازم است: اول، جمع شدن مقدار معینی پول در دست عده‌ای از افراد جامعه، تا آن اندازه که بتواند بصورت سرمایه عمل کند؛ دوم وجود تعداد زیادی از افراد جامعه که برای امرار معاش و زنده ماندن هیچ چاره‌ای جز فروش نیروی کار خودشان نداشته باشند، یعنی هیچگونه وسایل تولیدی در اختیار نداشته باشند. بنابراین می‌بینید که دو شرطی که برای پیدایش سرمایه‌داری لازم با احتیاجات بورژوازی و امپریالیست‌ها یکی است. حالا اگر نگاهی به مبارزه میان بورژوازی و امپریالیسم آمریکا با امپریالیسم انگلیس و فتودالها ببنداریم، می‌بینیم که مضمون اصلی این مبارزه را کوشش برای تامین این شرایط بوسیله بورژوازی کمربند و امپریالیسم آمریکا و جلوگیری از اینکار توسط امپریالیسم انگلیس و فتودالها تشکیل می‌دهد. همین‌جا باید یک مسئله را تذکر دهیم و آنهم اینست که بورژوازی و امپریالیسم آمریکا کاری به این نداشتند که چه شیوه تولیدی بر جامعه ما حاکم می‌شود و اصولاً عوض شدن شیوه تولید حاکم بر جامعه در اختیار انسانها نیست. کاری که انسانها می‌کنند و سرمایه‌داران آمریکا و ایران هم می‌کردند اینست که بدنبال منافع خودشان می‌روند و سعی می‌کنند شرایطی را فراهم کنند که بهتر بتوانند منافع خود را تامین کنند. نتیجه این کوششها تامین شدن منافع این با آن گروه از انسانها (و مثلاً سرمایه‌داران آمریکا و ایران) و نتیجه کلی آن عوض شدن شیوه تولید حاکم بر یک جامعه است. شیوه تولید یک جامعه توسط انسانها عوض می‌شود اما بدون اینکه خود این انسانها بدانند که دارند شیوه تولید جامعه را عوض می‌کنند. حالا ببینیم مطالبی که گفتیم چگونه در ایران خود را نشان می‌داد.

۱- بورژوازی ایران و پشاهپش آن بورژوازی کمپرادور که تا این زمان (سال ۲۱) بیشتر در تجارت و بازرگانی مشغول بود، این زمینه را برای کسب سود بیشتر و جمع کردن هرچه بیشتر سرمایه دیگر کافی نمی‌دید. بورژوازی و مخصوصاً "بورژوازی کمپرادور" برای رشد بیشتر خود احتیاج داشت که در رشته‌های دیگر هم مثل صنعت، حمل و نقل، ساختمان، خدمات و غیره هم وارد شود. اما چهار چوب تنگ روابط فئودالی مانع از اینکار بود. بورژوازی در عین حال برای ایجاد صنایع و بکار انداختن آنها احتیاج به نیروی کار ارزان داشت. اما این نیروی کار را در هیچ کجا نمی‌توانست پیدا کند مگر در روستا. افراد و نیروی کار موجود در روستا هم با هزاران قیدوبند به روستا متصل بودند. اضافه بر اینها بورژوازی برای رشد بیشتر احتیاج به بازار وسیع‌تری هم داشت، آنچنانکه حتی روستاها را هم دربرگیرد. بورژوازی به این بازار احتیاج داشت تا کالاهای بیشتری را بفروشد، کالاهایی که توسط کارگران ساخته می‌شد. فروش بیشتر کالا به معنی سود بیشتر برای بورژوازی و استثمار بیشتر کارگران بود. برای صنایعی که بورژوازی قصد ایجاد آنها را داشت مواد اولیه زیادتری لازم می‌شد. این مواد اولیه زیادتر را تنها با چند برابر کردن استخراج از معادن و منابع می‌شد تامین کرد، ولی مشکلات مختلف اداری، وضع بازار، عدم اطمینان به سرمایه‌گذاری و غیره مانع از اینکار می‌شدند. بورژوازی برای اینکه بتواند به هدفهای خود برسد محتاج سرمایه بیشتری بود. بخشی از این سرمایه باید بوسیله درآمد‌های ارزی، وام‌های خارجی و کمک‌های خارجی تامین می‌شد. اما مشکلات مختلفی که از لحاظ قضایی، اداری، حقوقی و غیره وجود داشت مانع از اینکار می‌گردید. علت اساسی همه این مسائل هم یک مانع بزرگ به اسم فئودالیسم بود. بنابراین باید این مانع بزرگ بکنار رده می‌شد. این نظر بورژوازی ایران بود.

۲- امپریالیسم آمریکا میخواست با تکیه بر بورژوازی کمپرادور، امپریالیسم انگلیس را کنار زده و مقام اول را در استثمار کارگران و زحمتکشان ایران و فارت ثروتهای ملی این کشور بدست آورد. گسترش بازار مصرف، افزایش نیروی کار ارزان و فراوان و کلا تامین شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری مورد نیاز امپریالیسم آمریکا هم بود. تامین این شرایط باعث می‌شد که سرمایه‌داران آمریکایی امکانات مناسبی برای صدور هرچه بیشتر سرمایه و در نتیجه کسب سود هرچه بیشتر بدست بیاورند. ضمناً "آمریکا میدانست که با رشد بیشتر بورژوازی کمپرادور منافعش بیشتر و بهتر تامین خواهد شد، چون بورژوازی

کمیرادور ایران اساساً وابسته به آمریکا بود. وابستگی بورژوازی کمیرادور به آمریکا طوری بود که گسترش و تقویت سرمایه‌های آمریکایی در ایران به معنی تقویت این بخش از بورژوازی و خلاصه زندگی و رشد این بخش از بورژوازی در گرو رشد سرمایه‌های آمریکایی در ایران بود. بنابراین می‌بینیم که چطور منافع امپریالیسم آمریکا با منافع بورژوازی کمیرادور گره خورده و چطور هر دو دسته هدفهای یکسانی را دنبال می‌کنند. به عبارت دیگر بورژوازی کمیرادور نقش دلالتی امپریالیسم آمریکا و سرمایه‌های آنان را در ایران بازی می‌کند. اما در عین حال باید توجه داشته باشیم که هدفهای کلی بورژوازی کمیرادور و نقشه‌هایی که در سر دارد (مثل تامین نیروی کار ارزان و فراوان، گسترش بازار مصرف، کنار زدن فتودالها از قدرت و کلاً "تامین شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری بیشتر) با منافع و هدفهای گل بورژوازی ایران هم منطبق است.

۳- فتودالها که تا این زمان (سال ۴۱) طبقه اصلی استثمارگر را تشکیل می‌دادند، خواهان حفظ وضعیت موجود و باقی ماندن در مقام استثمارگر درجه اول بودند. آنها احساس می‌کردند که هدفهای مورد نظر بورژوازی، با اهداف و منافع خودشان تطبیق نمی‌کند. برنامه‌هایی که بورژوازی و امپریالیسم آمریکا در صدد اجرای آن بودند، باعث می‌شد که دهقانان از زیر کنترل فتودالها خارج شوند. در اینصورت فتودالها تامین کنندگان اصلی منافع فارتگرانه خود را از دست می‌دادند. اضافه بر این، تغییراتی که بورژوازی در قوانین و غیره خواستار آن بود باعث می‌شدند که قدرت مسلط فتودالها از بین برود. فتودالها در پشت خواسته‌ها و شعارهای بورژوازی، کوشش او را هم برای قبضه کردن قدرت سیاسی کاملاً احساس می‌کردند. بطور خلاصه فتودالها می‌دیدند که انجام خواسته‌های بورژوازی و امپریالیسم آمریکا، یعنی از دست رفتن مقام "آقا"یی خودشان. بنابراین با تمام قدرت در مقابل این خواسته‌ها و تغییرات ایستاده بودند.

۴- امپریالیسم انگلیس، که فتودالها تکیه‌گاه اصلی آنرا تشکیل می‌دادند میدانست که از دست رفتن قدرت فتودالها به معنی از دست رفتن موقعیت مسلط و مقام اول او در استثمار رحمتکشان و غارت ثروت‌های ملی ایران هم هست. در ضمن برای انگلیس روشن بود که سرمایه‌های انگلیسی قدرت رقابت و مقابله با سرمایه‌های آمریکایی را ندارند، چیزی که در سایر مناطق هم تجربه کرده بود. انجام خواسته‌های بورژوازی و آمریکا برای امپریالیسم انگلیس به معنی باز گذاشتن در برای نفوذ هر چه بیشتر امپریالیسم آمریکا بود و انگلیس میدانست که در اینصورت نمی‌تواند جلوی نفوذ بیشتر آمریکا

را بگیرد. بنابراین امپریالیسم انگلیس هم در مقابل خواسته‌ها و برنامه‌های بورژوازی و امپریالیسم آمریکا ایستادگی میکرد و حاضر نبود از قدرت فتودالها کم شود.

بنا به علی که گفتیم مبارزه شروع شده و مخصوصاً "از حدود سال ۱۳۳۸ مبارزه شدیدتر می‌شود. مبارزه‌ای که در یکطرف امپریالیسم انگلیس و فتودالها و دربار و در طرف دیگر امپریالیسم آمریکا، بورژوازی و مخصوصاً "بورژوازی کمیرادور برای آن صف - آرایبی کرده بودند. مبارزه‌ای که پیروزی هر کدام از طرفین حتی اندکی از کوه مشکلات و فشارهای وارد بر کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان کم نمی‌کرد. این مبارزه بخاطر این بود که معلوم شود کدام دسنة حق دارد سهم بیشتری از استثمار زحمتکشان ایران بدست بیاورد و کدام دار و دسته امپریالیستی نقش مسلط را در و بر مقدرات توده‌های خلق بدست آورد. در این کشمکش هر دو طرف برای همدیگر چنگ و دندان نشان میدادند اما جریانات بعدی نشان داد که این چنگ و دندانها درحقیقت برای زحمتکشان نبوده است. نتیجه، مفید بحال زحمتکشان فقط می‌توانست شکست هر دو دسته ارتجاعی در یک انقلابی دموکراتیک و ضد امپریالیستی باشد، انقلابی حقیقی که فقط می‌توانست بهره‌بری طبقه، کارگر انجام گیرد (همانطور که حالا هم فقط این راه حل برای رهایی زحمتکشان وجود دارد).

بهر حال در طول سالهای ۳۸ و ۳۹ که شاهد بوجود آمدن اولین صنایع مونتاز هستیم فشار بورژوازی و امپریالیسم آمریکا شدت گرفته و هر روز بیشتر می‌شود. آمریکا به شکلهای مختلف از قبیل قطع کمک‌های اقتصادی و نظامی، فشارهای سیاسی، تهدید به کودتا و حتی انجام کودتای نعلینی توسط قهرنی (عامل آمریکا و شهید جمهوری اسلامی!) رژیم را تحت فشار قرار میدهد. از طرف دیگر فشار بورژوازی و بویژه بورژوازی کمیرادور هم شدت می‌گیرد. بسیج توده‌های مردم بر علیه شاه و دربار و شعارهای عوام‌فریبانه بر علیه آنها و بازیهای سیاسی توسط عوامل سرسپرده‌ای مثل امینی تشدید می‌شود. بورژوازی کمیرادور "انقلابی" می‌شود اما کاملاً مواظب است که توده‌های مردم واقعا "نخواهند دست به انقلاب بزنند. این سکه دو رو داشت. یک روی آن ترساندن فتودالها و امپریالیسم انگلیس از مردم و روی دیگر آن دادن قولهای مساعد بود. از یکطرف فشار و از طرف دیگر تطمیع. سرانجام فتودالها تسلیم شدند، چون اولاً "امپریالیسم انگلیس در مقابل آمریکا نتوانست از فتودالها بخوبی حمایت کند و ثانیاً "خود فتودالها هم قولهای مساعدی دریافت کردند و مطمئن شدند مناقشان (گرچه بصورتی دیگر) تامین

خواهد بود. باند شاه و دربار هم با اطمینان از حفظ تاج و تخت و تأمین منافع، کوتاه آمدند. نتیجه این کشمکش بالاخره در ۶ بهمن ماه ۱۳۴۱ برای مردم اعلام شد. حتماً یادتان هست، برنامه ۶ ماده‌ای به اصطلاح انقلاب سفید را می‌گوئیم که بعداً تا ۱۷ ماده افزایش پیدا کرد و اگر حکومت در بهمن ماه سرنگون نمی‌شد، معلوم نبود بالاخره بچند ماده خواهد رسید! محور اصلی "انقلاب سفید" اصلاحات ارضی بود. جالب اینکه شاه که تا مدتی قبل از آن به سختی مخالف اصلاحات ارضی و خودش به‌مراه دربار از بزرگترین فئودالهای ایران بودند، حالاً نه تنها موافق اصلاحات ارضی شده بود، بلکه رهبری انجام اینکار را هم به عهده گرفته بود.

بهر حال برنامه اصلاحات ارضی در سه مرحله انجام شد و این سه مرحله‌ای شدن دو دلیل عمده داشت: اولاً "به این خاطر که کنترل کار از دست رژیم خارج نشود و مثلاً دهقانان هوس نکنند که خودشان واقعاً اصلاحات ارضی انجام بدهند. ثانیاً "فئودالها بتوانند سرفرست و به شکلهای مختلف (تبدیل زمین‌های مرغوب به کشت مکانیزه که شامل اصلاحات ارضی نمی‌شد، اجاره دادن و فروختن زمین‌ها، ایجاد کشت و صنعت و غیره) بتوانند راه بورژوا شدن را در پیش بگیرند.

هدف اصلی از اصلاحات ارضی اولاً "ایجاد آنچنان شرایطی بود که پس از مدتی وسایل تولید از دست دهقانان خارج شده و آنها برای امرار معاششان چاره‌ای جز کار کردن بصورت مزدی نداشته باشند. ثانیاً" تأمین نیروی کار ارزان و فراوان که با کشیده شدن روستائیان به شهر برآورده می‌شد، روستائیهایی که دار و ندارشان را بخاطر اصلاحات ارضی از دست داده بودند. بخش عمده‌ای از این روستائیان به شهر آمده‌راکسانی تشکیل میدادند که اوایل حتی صاحب زمین هم شدند. اما این عده خیلی زود از یکطرف بخاطر بدهکاری به بانکها و فقر و فشار ناشی از استشار بانکها، مالکین سابق، مأمورین مختلف دولت، سرمایه‌داران و نزولخواران بتدریج دار و ندارشان را از دست دادند. از طرف این عده بخاطر نداشتن سرمایه برای تهیه بذر، آب و سایر احتیاجات کشت و زرع، هر روز کمتر تولید می‌کردند، چون با زمین خشک و خالی که نمی‌شود کار کرد.

خلاصه وضعیت طوری می‌شد که این افراد با اینکه با مشقت خیلی زیاد خودشان و خانواده‌اشان کار میکردند اما نمیتوانستند زندگی بخور و نمیرشان را تأمین کنند. وقتی در مورد احتیاجات اولیه وضع به اینصورت درآید، معلوم است که احتیاجات تولید کشاورزی (مثل بذر، آب، کود، دام یا ماشین‌آلات و غیره) را هم نمی‌شود تأمین کرد.

به این ترتیب بدهکاری به بانکها، بدهی های اقساط اصلاحات ارضی و طلب نزولخواران رو به جمع می شد و دهقانان وقتی بخود می آمدند می دیدند کار از کار گذشته و دار و ندارشان را اردست داده اند. بنابراین یک راه بیشتر باقی نمی ماند، رها کردن زمین (اگر هنوز زمینی باقی مانده بود) و رفتن به شهر برای پیدا کردن کار. و به این ترتیب هدف اصلی سرمایه داران و امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا برآورده می شد. حالانبروی کار ارزان و فراوان در دسترس بود و میشد بیشتر استعمار کرد و سود جمع آوری نمود. بازار هم که بعد کافی وسیع شده بود، چون این افراد و خانواده اشان حالا دیگر مجبور بودند تمام احتیاجاتشان را بوسیله کالاهای تولید شده سرمایه داران و امپریالیست ها تأمین کنند. اصولاً بعد از اصلاحات ارضی اقتصاد خودکفای روستا تا حدود زیادی از بین رفت. بهر حال اصلاحات ارضی انجام شد ولی:

۱ - همین به اصطلاح اصلاحات هم در بعضی جاها انجام نشد، مثلاً در کردستان، سیستان و بلوچستان و بخش هایی از خراسان. دلیل اصلی اینکار نقشی بود که فئودالهای این مناطق در سرکوب جنبش های دهقانی این مناطق داشتند و رژیم نمی خواست با رنجاندن این فئودالها چنین حمایتی را از دست داده و برای خودش درد سردست کند. مثلاً می بینیم که در سال ۴۶ و در سرکوب جنبش کردستان، فئودالها چه کم گرانبهایی به رژیم می کنند.

۲ - خوش نشینان و کارگران کشاورزی هم در این میان چیزی بدست نیاوردند و همچنان بدون زمین باقی ماندند.

۳ - و مهمتر از همه اینکه مسئله ارضی^۳ همچنان حل نشده باقی ماند.

البته با توجه به ماهیت این اصلاحات، انتظار بیشتری هم نمی شد داشت. چون تنها در جمهوری دموکراتیک خلق و یک دولت واقعاً انقلابی مدافع کارگران و زحمتکشان است که می توان مسئله ارضی را به نفع زحمتکشان روستا و دهقانان حل کرد.

خلاصه در این دوره بود که سرمایه داری وابسته در ایران شکل گرفت و غالب شد.

۳ - چون زمین در کشاورزی مهمترین وسیله تولید است، بنابراین مسئله مالکیت آن در اقتصاد کشاورزی مسئله ای تعیین کننده است. وقتی از حل مسئله ارضی صحبت می کنیم، منظورمان قرار گرفتن زمین در اختیار همه کسانی است که روی آن کار می کنند و در مرحله بعدی به مالکیت جامعه درآوردن زمین.

اما در گوشه و کنار کشور مناسبات فئودالی بطور مفلوب و در سازش با سرمایه‌داری وابسته باقی ماند.

آری رفقا و دوستان کارگر، سرمایه‌داری در ایران سرانجام مستقر و غالب شد، آنهم طبق منافع و نیازهای امپریالیسم امریکا. ولی سرمایه‌داری که روزگاری می‌توانست برای جامعه ما قدمی به جلو باشد، حالا دیگر از لحاظ تاریخی عمرش به سر رسیده بود. سرمایه‌داری در ایران غالب شد که حتی در کشورهای امپریالیستی هم به بن‌بست رسیده بود. این راحل یعنی استقرار سرمایه‌داری در مقابل راحل انقلابی یعنی انقلاب دموکراتیک - ضد امپریالیستی و ایجاد جمهوری دموکراتیک خلق، دیگر راحل ارتجاعی بود. سرمایه‌داری در ایران مستقر شد و بورژوازی ایران به آرزوی دیرینش رسید اما وقتی که دیگر فقط سوسیالیسم و حرکت به سمت آن انقلابی است. بقول مارکس مروس بالاخره بخانه رسید اما وقتی که دیگر فاحشه شده بود.

■ ■ ■

۲ - سرمایه‌داری وابسته چیست؟

حالا ببینیم سرمایه‌داری وابسته چیست و چه مشخصاتی دارد.

میدانیم که در جامعه ما، حتی قبل از سال ۴۱ هم روابط تولید کالایی وجود داشت. یعنی تولیدکنندگان زیادی وجود داشتند که هم صاحب وسایل تولید بودند و هم خودشان کار میکردند. محصولاتی هم که در کارگاههای این افراد تولید می‌شد فقط برای مصرف شخصی خودشان نبود، بلکه عمدتاً برای بازار و برای فروش تولید میکردید. در تعداد زیادی از این کارگاهها اضافه بر صاحب کارگاه عده دیگری هم بعنوان شاگرد کار میکردند. اغلب این شاگردان هم پس از مدتی کار در این کارگاهها و پس از یاد گرفتن کار و با جمع آوری پول، جدا شده و کارگاه جدیدی درست میکردند و بهمان رشته از تولید مشغول می‌شدند. در کنار این کارگاهها، همانطور که قبلاً هم گفتیم، منابع زیادی مثل نساجی، کاشی‌سازی، قند و غیره وجود داشتند که کار مزدی در آنها رایج بود، بدینسی استثمار نیروی کار توسط سرمایه و کسب ارزش اضافی مضمون اصلی فعالیت آنها را تشکیل میداد. اضافه بر این در بخشهای دیگری هم مثل صنعت نفت، سرمایه‌داری جهانی‌سالها بود که مشغول کار شده و در حال استثمار تعداد زیادی از کارگران کشور ما بود. اما با تمام اینها تا سال ۴۱ شیوه تولید غالب هنوز فئودالی بود. دهقانان هنوز نیروی اصلی

تولید بحساب می‌آمدند و شکل غالب استعمار، اخذ رانت ارضی (جنسی، پولی، بیگاری) توسط فئودالها بود. یعنی فئودالها بابت وسایل تولیدی که در اختیار دهقانان می‌گذاشتند، قسمت عمده‌ای از حاصل کار دهقانان را از آنها می‌گرفتند. میدانیم که در تولید کشاورزی ۵ عامل موثرند: زمین، آب، بذر، دام یا ماشین‌آلات و نیروی کار. محصول تولید شده هم به ۵ قسمت تقسیم می‌شد و بابت هر کدام از این ۵ عامل، یک قسمت از محصول در نظر گرفته می‌شد. اغلب اوقات دهقانان فقط صاحب نیروی کار بودند یعنی فقط توانایی کار کردن داشتند. در حالیکه بقیه این ۵ عامل یعنی زمین، آب، بذر و دام تحت مالکیت فئودالها بود. بنابراین بسته به اینکه فئودال چند عامل از این ۵ مورد را در اختیار دهقان قرار داده بود، بهمان نسبت هم از محصول تولید شده سهم می‌برد. یعنی اگر مثلاً فئودال ۳ عامل (زمین، آب، بذر) را در اختیار دهقان گذاشته بود، سه قسمت از کل محصول را برمی‌داشت. گاهی اوقات فئودال بجای محصول، پول آنرا از دهقان می‌گرفت، یعنی دهقان مجبور بود که محصول را در بازار فروخته و پول آنرا (که معمولاً فئودالها تمهین می‌کردند چقدر می‌شود) به فئودالها بدهند. البته شکل دیگری هم وجود داشت که دیگر کم‌کم از زمین رفته بود. آنهم به این صورت بود که دهقانان بابت وسایل تولیدی که گرفته بود مجبور بودند تعدادی از روزهای هفته را بطور مجانی روی زمین فئودال کار کنند (بیگاری). مثلاً بسته به اینکه چند عامل تولید را دهقان از فئودال گرفته بود، بهمان نسبت هم باید روزهای هفته را برای کار در روی زمین خودش و ارباب تقسیم می‌کرد، که گاهی مجبور بود مثلاً ۵ روز مجانی برای ارباب کار کند و دو روز در هفته برای خودش. البته فئودالها به همین قانع نبوده و به اشکال دیگری هم دست به بهره‌کشی از دهقانان می‌زدند. بهر حال، تا قبل از سال ۴۱ و استقرار سرمایه‌داری وابسته به در ایران، شکل غالب استعمار در جامعه ما به همین صورت بود. یعنی اگرچه استعمار نیروی کار توسط سرمایه و کسب ارزش اضافی هم وجود داشت، اما هنوز شکل غالب و اساسی استعمار را در جامعه ما تشکیل نمی‌داد.

پس از سال ۴۱ و انجام اصلاحات ارضی، سرمایه‌داری وابسته در ایران مستقر شد. سرمایه‌داری وابسته یعنی غلبه روابط تولیدی سرمایه‌داری در یک جامعه تحت سلطه امپریالیسم. منظور از غلبه روابط تولیدی سرمایه‌داری اینست که شکل غالب استعمار تبدیل به استعمار کار مزدوری توسط سرمایه و کسب ارزش اضافی شده و دو قطب اصلی جامعه را طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار تشکیل دهند. همانطور که دیدیم هدف اصلی

اصلاحات ارضی تأمین نیروی کار ارزان و فراوان برای سرمایه‌های امپریالیستی و داخلی بود. پس از سال ۴۱ و انجام اصلاحات ارضی این امکان بعد لازم برای این سرمایه‌ها بوجود آمد و دهقانان زیادی که بتدریج ناچار به ترک روستاها می‌شدند، برای امرار معاش چاره‌ای نداشتند بجز اینکه بصورت کارگر در کارخانه‌ها و صنایع مشغول‌کار شوند. بتدریج شیوه تولید فتودالی جای خودش را به شیوه تولید سرمایه‌داری داد و روابط سرمایه‌داری بر جامعه ما غالب شد. بهمین دلیل هم شکل غالب استثمار که در شیوه تولید فتودالی بصورت اخذ رانت ارضی بود، جای خودش را به اخذ ارزش اضافی در شیوه تولید سرمایه‌داری داد. عبارت دیگر، شکل غالب استثمار به این صورت درآمد که گزچه ظاهراً کارگر بابت همه ساعاتی کارش مزد دریافت میکند اما درحقیقت اینطور نیست و سرمایه‌دار بابت تعدادی از ساعاتی کار کارگر مزدی پرداخت نمی‌کند و همین مسئله سرچشمه ارزش اضافی و سود سرمایه‌دار است. اما سرمایه‌داری که در ایران غالب شد، نوع خاصی از سرمایه‌داری است، یعنی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است. یعنی چگونگی تولید و توزیع و بطور کلی چگونگی حرکت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه براساس احتیاجات و منافع سرمایه‌های امپریالیستی و کمپرادوری (سرمایه بورژوازی کمپرادور) خواهد بود. اگر یادتان باشد در مبارزهای که تا سال ۴۱ جریان داشت، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم آمریکا یکی از طرفین اصلی مبارزه را تشکیل میدادند. بعد از پیروزی امپریالیسم آمریکا و بورژوازی کمپرادور در این مبارزه، شرایط دلخواه این دسته آماده گردید. از یکطرف سیل سرمایه‌های امپریالیستی (و منحصراً سرمایه‌های آمریکایی) به شکلهای مختلف به ایران سرازیر شد و از طرف دیگر امکانات مناسبی برای سرمایه‌گذاریهای هرچه بیشتر بورژوازی کمپرادور و بطور کلی بورژوازی ایران بوجود آمد. درحقیقت درغلبه روابط سرمایه‌داری در ایران سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه بورژوازی کمپرادور نقش اصلی را داشتند. داشتن همین نقش اصلی توسط سرمایه‌های امپریالیستی و کمپرادوری در غلبه روابط سرمایه‌داری باعث شد که نوع خاصی از سرمایه‌داری در ایران مستقر شود (سرمایه‌داری وابسته). بد نیست برای روشن شدن مسئله مقایسه‌ای بین دو نوع از سرمایه‌داری که در تاریخ کشورهای مختلف دیده شده است، انجام بدهیم. اگر نگاهی به چگونگی غلبه سرمایه‌داری در کشوری مثل انگلیس بیندازیم چند مسئله را بفوریت مشاهده خواهیم کرد. اول اینکه در آنجا سرمایه صنعتی نقش اصلی را در استقرار روابط سرمایه‌داری دارد. بهمین جهت هم پس از غلبه روابط سرمایه‌داری، سرمایه

صنعتی ستون فقرات سرمایه‌داری انگلیس را تشکیل می‌دهد. دوم اینکه حرکت و چگونگی فعالیت سرمایه‌های دیگر (مثلاً "سرمایه" تجاری) بر اساس نیازها و چگونگی حرکت سرمایه، صنعتی صورت می‌گیرد. سوم اینکه شرایط اجتماعی خاصی بوجود می‌آید که انعکاس چگونگی فعالیت سرمایه، صنعتی است. این نوع از سرمایه‌داری را، که تا اوایل قرن بیستم در انگلستان وجود داشت، سرمایه‌داری کلاسیک می‌گوئیم. اما اگر نگاهی به سرمایه‌داری مستقر شده در ایران بیندازیم، خواهیم دید که وضعیت فرق میکند. اول اینکه در کشور ما سرمایه، مالی امپریالیستی و سرمایه، بورژوازی کمپرادور نقش اصلی را در استقرار روابط سرمایه‌داری دارند. بهمین جهت هم پس از غلبه، روابط سرمایه‌داری، ایندو سرمایه که ارتباط کاملاً نزدیکی با همدیگر دارند ستون فقرات سرمایه‌داری مستقر شده در ایران را تشکیل می‌دهند. دوم اینکه چگونگی فعالیت سرمایه‌های دیگر (سرمایه‌های متوسط) به نیازها و چگونگی حرکت سرمایه، مالی امپریالیستی و سرمایه، کمپرادوری بستگی پیدا میکند. سوم اینکه چگونگی فعالیت و نیازهای سرمایه، مالی امپریالیستی و سرمایه کمپرادوری شرایط اجتماعی خاصی را بوجود می‌آورد که در حقیقت چیزی جز انعکاس فعالیت این سرمایه‌ها نیست. به این نوع سرمایه‌داری، سرمایه‌داری وابسته می‌گوئیم. اولاً به این خاطر که تولید و در نتیجه توزیع به نیازهای سرمایه، مالی امپریالیستی و سرمایه، کمپرادوری وابستگی پیدا میکند. ثانیاً به این دلیل که سرمایه‌داری در این جامعه در حقیقت بصورت دنباله، سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی در می‌آید. بد نیست برای روشن‌تر شدن مسئله وابستگی مالی بزنیم، حتماً بعضی از شماها کاروان شتر را دیده‌اید. میدانید که معمولاً یک شتر در جلو حرکت میکند و چند شتر دیگر را با طناب به شتر اولی می‌بندند. افسار شتر اول را هم ساربان در دست می‌گیرد. این ساربان با هدایت کردن شتر اول سایر شترها را هم هدایت می‌کند و به اینطرف و آنطرف می‌کشد. وضعیت سرمایه‌داری وابسته و سرمایه‌داری امپریالیستی و ارتباط ایندو با همدیگر بی‌شبهت به وضعیت این کاروان شتر نیست. شتر اول کشور امپریالیستی است و ساربان، بورژوازی امپریالیستی در این کشورها. شترهای بعدی هم کشورهای سرمایه‌داری وابسته هستند. کسانی هم که روی شترهای بعدی سوارند، بورژوازی کشورهای وابسته هستند که بطور کلی جهت حرکتشان با ساربان یکی است، یعنی همگی بدنبال استثمار هرچه بیشتر طبقه، کارگرند. همانطور که بعضی از افرادی که روی شترهای بعدی سوارند ممکن است به ساربان نزدیکتر باشند، بخشی از بورژوازی کشورهای وابسته هم به بورژوازی امپریالیستی نزدیکترند که اینها همان بورژوازی

کمترادور هستند.

از مطالبی که گفتیم یک نتیجه مهم بدست می آید و آنهم اینست که سرمایه داری و وابستگی به امپریالیسم در ایران چنان بهم گره خورده اند که یکی بدون دیگری معنی ندارد. یعنی ما نمی توانیم سرمایه داری و وابستگی را از همدیگر جدا کنیم. بعبارت دیگر وابستگی و سرمایه داری کلاً یک پدیده را درست می کنند بنام سرمایه داری وابسته که اجزای آن از همدیگر قابل تفکیک نیستند.

حالا بد نیست که ببینیم وضعیت سایر بخشهای بورژوازی پس از غلبه سرمایه - داری در ایران بچه صورتی درآمد. اما برای اینکه وضعیت سایر بخشهای بورژوازی ایران را پس از غلبه سرمایه داری بدانیم، لازم است که قبلاً توضیحاتی بدهیم.

میدانیم که هر تک سرمایه، یا سرمایه متعلق به یک سرمایه دار، قسمتی از یک مجموعه بزرگتر است که به این مجموعه کل سرمایه اجتماعی گفته می شود. یعنی هر سرمایه ای که مستقلاً عمل می کند در کنار سایر سرمایه ها که همین وضعیت را دارند یک سرمایه بزرگ تشکیل می دهد که همان کل سرمایه اجتماعی است. مجموع حرکت و فعالیت این تک سرمایه ها جزئی از حرکت کل سرمایه اجتماعی است. در عین حال حرکت و فعالیت کل سرمایه اجتماعی مصرف افراد و خرید و فروش را هم شامل می شود. یعنی بطور خلاصه حرکت و فعالیت کل سرمایه اجتماعی هم شامل حرکت و فعالیت سرمایه ها، هر سرمایه دار و هم شامل خرید و فروش محصولات تولید شده در جامعه می شود. گفتیم که هر تک سرمایه جزئی از کل سرمایه اجتماعی است. حالا باید اضافه کنیم که هر سرمایه دار هم عضوی از طبقه سرمایه دار است. یعنی تک تک سرمایه داران بر روی هم طبقه سرمایه دار را تشکیل می دهند. در عین حال باید بدانیم که هر تک سرمایه در طول فعالیتش با سرمایه های دیگر برخورد میکند. این سرمایه ها با هم کار می کنند، از همدیگر جدا می شوند، برای اینکه یک سرمایه بتواند فعالیت کند لازم می شود که سرمایه دیگری قبلاً فعالیت کرده باشد و از این قبیل.

حالا باید به مسئله دیگری توجه کنیم و آنهم معنی روابط تولید سرمایه داری است. روابط تولیدی سرمایه داری در حقیقت روبرو شدن سرمایه با نیروی کار است، برای اینکه ارزش اضافی تولید شده و توسط سرمایه جذب شود. بعبارت دیگر اگر فرض کنیم که در جامعه ای فقط دو طبقه کارگر و سرمایه دار وجود داشته باشد، روابط تولید سرمایه داری باعث پیوند سه عامل به همدیگر می شود: سرمایه دار، وسایل تولید، کارگر. یعنی روابط

تولید سرمایه‌داری مثل ملاتی این سه عامل را بهم جوش میدهد. در عین حال وجود همین روابط تولید باعث میشود که سرمایه‌داران بخاطر اینکه مالک وسایل تولید هستند بتوانند کارگران را استثمار کنند و سود کسب نمایند. نکته مهمی که باید به آن توجه کنیم اینست که کل سرمایه اجتماعی در برابر کل نیروی کار قرار میگیرد و نه یک بخش از کل سرمایه اجتماعی در برابر کل نیروی کار. بعبارت دیگر همه سرمایه‌داران در برابر همه کارگران قرار میگیرند و آنها را استثمار می‌کنند.

حالا اگر بخواهیم این مطالب را بطور خلاصه بگوئیم اینطور می‌شود که: کل سرمایه اجتماعی و کل نیروی کار بوسیله روابط تولید سرمایه‌داری بهم پیوند میخورند و همین روابط به کل سرمایه اجتماعی اجازه میدهد که کل نیروی کار را استثمار کند. بعبارت دیگر روابط تولید سرمایه‌داری کل سرمایه‌داران، وسایل تولید جامعه و کل کارگران را بهم پیوند میدهد و همین روابط باعث می‌شود که سرمایه‌داران بخاطر اینکه مالک وسایل تولید جامعه هستند و کارگران هیچ چیز جز نیروی کارشان ندارند، کارگران را استثمار کنند. بنابراین می‌بینید که روابط تولیدی که به کمک آن سرمایه‌داران به استثمار کارگران می‌پردازند برای همه آنها یکسان است و برای هر دسته از سرمایه‌داران یک رابطه تولیدی وجود ندارد. یعنی برای همه سرمایه‌داران چه موشک تولید کنند و چه آب‌نبات، رابطه تولیدی که به کمک آن کارگران را استثمار می‌کنند، فرقی ندارد.

حالا برگردیم سر بورژوازی ایران. نتیجه‌ای که از بحث‌های بالا گرفته میشود اینست که روابط تولیدی سرمایه‌داری که در ایران غالب شد در خدمت همه بخش‌های بورژوازی ایران قرار میگیرد. یعنی این روابط تولیدی برای همه سرمایه‌داران ایران امکاناتی فراهم میکند که دست به استثمار طبقه کارگر بزنند. بعبارت دیگر این روابط تولیدی همه سرمایه‌داران ایران را در مقابل همه کارگران ایران قرار می‌دهد. به این ترتیب روشن است که سودآوری همه سرمایه‌های سرمایه‌داران ایران بستگی به وجود همین روابط تولیدی دارد. یعنی فرقی نمی‌کند که این سرمایه‌دار دارای سرمایه بزرگ یا متوسطی باشد، فرقی نمی‌کند که صاحب کارخانه ایران ناسیونال باشد یا صاحب کارخانه نخ زرین و یا هر کارخانه و صنعت دیگر، چون روابط تولیدی سرمایه‌داری که غالب شده است در خدمت همه آنهاست و برای اینکه سرمایه‌های این سرمایه‌داران بتواند سود کسب کند باید این روابط باقی بمانند. اما میدانیم که سرمایه‌داری مستقر شده در ایران، سرمایه‌داری وابسته است، یا سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم. بخشی از بورژوازی ایران یعنی بورژوازی

کمیرادور که تکلیفش روشن است. منافع این دسته چنان با منافع امپریالیسم جوش خورده که سود و زیان یکطرف به معنی سود و زیان طرف دیگر هم هست. طرحها و برنامه‌های یکطرف، طرحهای و برنامه‌های طرف دیگر هم هست. به این ترتیب این بخش از بورژوازی ایران یعنی بورژوازی کمیرادور نه تنها کاملاً وابسته به امپریالیسم است، بلکه کارگزاران هم به حساب می‌آید. تلاشی که بورژوازی کمیرادور برای کسب سود بیشتر می‌کند بطور همزمان به معنی تلاش برای کسب سود بیشتر برای سرمایه‌های امپریالیستی هم به حساب می‌آید. اما بخش دیگر بورژوازی ایران یعنی کسانی که به نسبت بورژوازی کمیرادور سرمایه کمتری دارند یا بورژوازی متوسط هم وابسته است (هر چند بطور غیر مستقیم). چون همانطور که دیدیم همان روابط تولیدی در خدمت این بخش از بورژوازی قرار می‌گیرد که در خدمت سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌های کمیرادوری هم هست. عبارت دیگر امکان کسب سود برای سرمایه‌های این افراد به چنان سرمایه‌داری وابسته شده است که خود این سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است. پس نتیجه می‌گیریم که بعد از غلبه روابط سرمایه‌داری در ایران همه بخش‌های بورژوازی ایران وابسته به امپریالیسم هستند و چون سودآوری سرمایه‌های آنها بسته به وجود این روابط است به هیچوجه نمی‌توانند خواهان نابودی سرمایه‌داری و قطع وابستگی به امپریالیسم باشند.

حالا ببینیم چه مشخصات دیگری در سرمایه‌داری وابسته به چشم می‌خورد. اولین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند اینست که سرمایه‌های امپریالیستی و کمیرادوری بر سیستم توزیع ثروت اجتماعی و نحوه تقسیم ارزش اضافی تولید شده در جامعه هم مسلط می‌شوند. از طرف دیگر این سرمایه‌ها بر نحوه تقسیم درآمد ملی نیز تسلط پیدا می‌کنند. معنی اینها که گفتیم این است که چگونگی فعالیت و حرکت سرمایه‌های امپریالیستی و کمیرادوری است که تعیین میکند ارزش اضافی بدست آمده از استثمار کارگران چطور و به چه نسبتی میان سرمایه‌های دیگر تقسیم شود. در مورد درآمد ملی هم می‌بینیم که طرحها و برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی که باعث می‌شوند درآمد ملی به نسبت‌های مختلف و به شکلهای متفاوت بین گروههای مختلف جامعه تقسیم شوند، براساس نیازها و مقتضیات سرمایه امپریالیستی و کمیرادوری طرح‌ریزی می‌شوند. حالا این سؤال پیش می‌آید که چه علتی سرمایه‌های امپریالیستی و کمیرادوری بر توزیع ارزش اضافی و درآمد ملی و کلاً ثروت اجتماعی مسلط می‌شوند؟ علت این مسئله را ما بطور کلی قبلاً گفته‌ایم. حالا بطور مشخص‌تر بگوئیم که سرمایه‌های امپریالیستی و کمیرادوری از یکطرف بخاطر بزرگ بودن

و قدرت زیادی که دارند و از طرف دیگر وسیلهٔ کنترل دولت و ارگانه‌های حکومتی موفق می‌شوند که هدایت و کنترل کل سرمایهٔ اجتماعی را بدست بگیرند. عبارت دیگر سرمایه‌های امپریالیستی و کمپرادوری موفق می‌شوند که به شکل‌های مختلف کنترل تولید را در جامعه در اختیار بگیرند. همین قدرت و اختیاری که این سرمایه‌ها در کنترل تولید جامعه بدست می‌آورند به آنها اجازه می‌دهد که کنترل سیستم توزیع را هم در اختیار خود داشته باشند. کنترل تولید توسط این سرمایه‌ها به شکل‌های مستقیم و غیرمستقیم است. به‌صورت خطی:

الف - وسیلهٔ سرمایه‌گذاری مستقیم

امپریالیست‌ها از طریق شریک شدن با سرمایه‌داران داخلی دست به ایجاد موسسات بزرگ و کوچک تولیدی می‌زنند. نمونهٔ این قبیل موسسات، کارخانه‌هایی مثل ایران باسیونال، حرال موسور، حرال نایر، پارک دیویس، ارج، آزماش، بنر حاور، ریان، میو، اکثر کارخانه‌های داروسازی، شرکت‌های خانجاری و سهرک‌سازی، کشت و صنعت‌ها و صدها نمونهٔ دیگر است. امپریالیست‌ها همچنین از طریق شریک شدن با سرمایه‌داران داخلی سیستم بانکی کشور را هم به زیر کنترل خودشان می‌گیرند. در عین حال امپریالیست‌ها بورژوازی کمپرادور به کمک این بانک‌ها و سرمایه‌گذاریهائی که این بانک‌ها در بخش‌های مختلف کرده‌اند، کنترل این بخش‌ها را هم در دست می‌گیرند. اضافه بر این امپریالیست‌ها با تکیه بر قدرت دولتی کشورهای وابسته که در درجهٔ اول مدافع و نمایندهٔ امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران بزرگ و در درجهٔ بعد مدافع کل سرمایه‌داران است، این کنترل را بدست می‌آورند. البته باید توجه داشته باشید که منظور ما فعلاً "قبل از پیام بهمن‌ماه است. چون بعد از پیام قدرت دولتی و کنترل آن در دست بورژوازی متوسط قرار نگرفت. البته بندهٔ سواصیم دیدیم که با وجود این تغییر چرا باز هم سرمایه‌داری وابسته حاکم است و بطور کلی اصل قضیهٔ معرفی نگرده است).

بهرحال، میدانیم که بخش مهمی از درآمدهای مبنی توسط دولت سرمایه‌گذاری می‌شود، دولتی که وابسته به امپریالیسم است. بیشتر سرمایه‌گذاریهائی دولت در بخش‌ها و کارهایی است که سوددهی زیادی ندارد، مثلاً "سدسازی، راه‌سازی، شبکهٔ محاورات، نیروگاه‌های برق و از این قبیل. با اینکه این قبیل کارها سوددهی زیادی ندارد اما دولت همچنان به آنها ادامه می‌دهد، البته به بخاطر راحتی و رفاه مردم. علت اصلی اینکار بوجود آوردن چنان شرایط مساعدی است که تولید ارزش اضافی بهتر و بیشتر صورت

بگیرد. یعنی سود سرمایه‌داران و امپریالیست‌ها بیشتر شود. مثلاً نیروگاه‌های برق که سرمایه‌گذارهای هنگفتی در آن می‌شود برق ارزان و فراوان در اختیار کارخانه‌های سرمایه‌داران قرار میدهد. راههایی که ساخته می‌شود باعث می‌گردند که سرمایه‌داران زودتر محصولات خود را به سرتاسر کشور برسانند و زودتر سرمایه‌اشان را که حالا چاق‌تر شده است برگردانند. البته اشتباه نشود، ما مخالف ساخته شدن جاده، نیروگاه برق، شبکه مخابرات و غیره نیستیم. ولی می‌خواهیم بر این مسئله تأکید کنیم که در یک جامعه سرمایه‌داری همه این چیزها اصولاً به این خاطر فراهم می‌شوند که سرمایه‌داران بتوانند سود بیشتری ببرند و گرنه دل دولت بخاطر زحمتکشان نسوخته است. تازه در ساختن همین تأسیسات هم شرکت انحصاری امپریالیستی، پیمانکاران و مهندسان مشاور امپریالیستی و شرکای داخلی آنها سودهای هنگفتی می‌برند. در این موارد که گفتیم امپریالیست‌ها و بورژوازی کمپرادور مستقیماً دست به استثمار کارگران می‌زنند. خلاصه نه این شیوه‌هایی که گفتیم سرمایه‌های امپریالیستی و کمپرادوری مستقیماً بر تولید تسلط پیدا می‌کنند.

ب - بطور غیرمستقیم

یعنی امپریالیست‌ها و بورژوازی کمپرادور بدون اینکه سرمایه‌گذاری کنند و بدون اینکه سرمایه‌های آنها در تولید شرکت داشته باشد بر تولید مسلط شده و به استثمار کارگران و زحمتکشان می‌پردازند. این نحوه تسلط، مخصوصاً در تسلط شدن این سرمایه‌ها بر تولید کوچک خودش را نشان میدهد و در این بخش‌ها بوسیله مبادله ناپروا، زحمتکشان بیشتر استثمار شده و تحت فشار قرار می‌گیرند. مثال خوب این شکل، بخش کشاورزی ایران است. امپریالیست‌ها و بورژوازی کمپرادور به شکلهای مختلفی مثل کنترل قیمت محصولات کشاورزی و ارزانتر خریدن آنها، دادن وام با بهره‌های زیاد، فروش محصولات مورد نیاز کشاورزان به قیمت‌های گزاف به آنها و از این قبیل، بخش عمده‌ای از کشاورزی ایران را که تولید در آن به شکل قدیمی رواج دارد تحت تسلط خود گرفته و به بهره‌کشی از دهقانان می‌پردازند. در چنین حالتی دهقانان (مخصوصاً اقشار میانی و فقیر آن) برای آنکه همان زندگی بخور و نمیرشان را هم از دست ندهند مجبورند بیشتر کار کنند. مثلاً اگر این دهقانان قبل از غلبه روابط سرمایه‌داری مجبور بودند روزی ۱۰ ساعت کار کنند، بعد از غلبه این روابط و به خاطر اینکه سطح زندگیشان از آن چیزی که بود بدتر نشود حالا مجبورند روزی ۱۲ یا ۱۳ ساعت کار کنند. البته همانطور که قبلاً هم گفتیم بسیاری از این دهقانان با اینکه بیشتر از سابق کار می‌کنند اما باز هم بتدریج دار و ندارشان

را از دست می‌دهند و ناچار می‌شوند که به کارگری بپردازند .

به این ترتیب می‌بینیم که چگونه امپریالیست‌ها و بورژوازی کمپرادور تسلط خودشان را به شکل‌های مختلف بر تولید و در نتیجه بر توزیع اعمال می‌کنند .

۳- آیا می‌توان استقرار سرمایه‌داری در ایران را یک حرکت مترقی دانست ؟

حالا بد نیست به این مسئله بپردازیم که استقرار سرمایه‌داری وابسته در ایران از لحاظ تکامل جامعه چگونه ارزیابی شود . میدانیم که عوض شدن یک شیوه تولید و جایگزین شدن یک شیوه تولید دیگر در جامعه بطور کلی از لحاظ تکامل جامعه قدمی به جلو بحساب می‌آید . در همین حال میدانیم که همیشه بین رشد نیروهای مولده و روابط تولید موجود تضادی وجود دارد که این تضاد در مرحله‌ای از تکامل جامعه تشدید می‌شود . یعنی روابط تولید موجود مانع رشد نیروهای مولده می‌شود . به همین خاطر مبارزه‌ای بین نیروهای مولده و روابط تولیدی وجود خواهد داشت که این مبارزه سرانجام بنفع رشد نیروهای مولده می‌شود . انعکاس این مبارزه را در سطح طبقاتی بصورت مبارزه بین تولیدکنندگان که عامل اصلی نیروهای مولده را تشکیل می‌دهند و استثمارگران که مدافع روابط تولید موجود هستند می‌بینیم . یعنی مبارزه بین طبقه کارگر و بورژوازی در حقیقت انعکاس مبارزه میان رشد نیروهای مولده و روابط تولید موجود است . نیروهای مولده شامل وسایل تولید و مردمی است که با تجربه تولید و کار مجهز هستند . اصلی‌ترین بخش نیروی تولیدی یا مولده یک جامعه را تولیدکنندگان یا کسانی تشکیل می‌دهند که بطور دائم ابزارهای کار را تکامل داده ، بر طبیعت تأثیر بیشتری گذارده ، تجربیات تولیدی خود را گسترش داده و بطور کلی قدرت تولیدی کار را افزایش می‌دهند . روابط تولید هم آن روابط عینی و مادی است ، که بین انسانها در جریان تولید اجتماعی ، مبادله و توزیع بوجود می‌آید . این روابط عینی در هر جامعه‌ای وجود داشته و مستقل از آگاهی انسانهاست . یعنی انسانها در جریان تولید با یکدیگر روابطی پیدا می‌کنند و این روابط همانطور که قبلاً گفتیم انسانهای مختلفی را که در جامعه وجود دارند به یکدیگر پیوند می‌دهد . مبنای اصلی تشخیص روابط تولیدی مسئله مالکیت وسایل تولید است . یعنی چگونه مالکیت وسایل تولید ، چگونه ارتباط بین انسانها را در جریان تولید آشکار میکند . مثلاً یکی بخاطر مالکیت وسایل تولید ، سرمایه‌دار و دیگری بخاطر فقدان مالکیت وسایل تولید کارگر است . همین روابط تولید هم به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد کارگر را استثمار کند .

شیوه تولید هم چگونگی بدست آوردن احتیاجات زندگی (مثل غذا، لباس، مسکن، ابزار کار و غیره) است که تحت شرایط تاریخی مخصوصی بوجود آمده و از بین میرود. شیوه تولید شامل دو قسمت جدانشدنی از هم است، نیروهای مولده و روابط تولید. نیروهای مولده، عامل تعیین کننده و انقلابی شیوه تولید است. تغییر شیوه تولید با تغییرات نیروهای مولده و بدنبال آن تغییر روابط تولید صورت می گیرد و به این ترتیب تولید اجتماعی تکامل پیدا می کند.

حالا بعد از این توضیحاتی که دادیم به مسئله ای که مطرح کرده بودیم برگردیم. آیا استقرار سرمایه داری وابسته در ایران از لحاظ تکامل تاریخی جامعه یک حرکت رو به جلو یعنی مرفعی است یا یک حرکت ارتجاعی؟ این مسئله را از دوزاویه می توانیم بررسی کنیم: رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی که حاکم می شود.

قسمت اول را اینطور می توانیم بررسی کنیم: آیا نیروهای مولده در ایران رشد کرده است؟ جواب هم مثبت و هم منفی است. جواب مثبت است به این خاطر که اولین شرط اینکه امپریالیست ها و بورژوازی بتوانند سود بیشتری کسب کنند اینست که نیروهای مولده تا حد معینی رشد کرده و توسعه پیدا کنند. مثلاً امپریالیست ها و بورژوازی مجبورند که صنایع جدیدی ایجاد کنند، ماشین آلات مدرن تری را بکار بگیرند، تاحدی کارگران را آموزش بدهند که بتوانند با این ماشین ها کار کنند و مسافتی از این قبیل. اگر امپریالیست ها و بورژوازی دست به اینکار نزنند یعنی نیروهای مولده را تاحدی رشد ندهند، قادر نخواهند بود که در یک زمان کوتاه و معین کار بیشتری از کارگران کشیده و آنها را بیشتر استثمار کنند.

اما جواب منفی است به این خاطر که اولاً رشد نیروهای مولده همه جانبه و کامل نیست و ثانیاً بجای اینکه در جهت رفع نیازمندیهای زحمتکشان و بطور کلی منطبق بر نیازهای واقعی جامعه باشد، براساس نیازها و مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی و کمپرادوری می باشد. عبارت دیگر پاسخ منفی است چون نیروهای مولده از لحاظ تاریخی رشد نمی کنند؛ زیرا این رشد فقط در گرو استقرار سوسیالیسم است. مثال خوب در این مورد وضعیت طبقه کارگر ایران و صنایعی است که بوجود آمده. با اینکه طبقه کارگر از لحاظ تعداد افزایش پیدا کرده اما چه از لحاظ آموزشهای عمومی و چه از لحاظ آموزشهای فنی رشد چندانی نگرده است. مثلاً تعداد زیادی از کارگران با بسواد و با کم سواد هستند و با از نظر تجربه و مهارت فنی به نسبت کارگران اروپایی و آمریکایی عقب تر می بافتند.

با مثلاً اگر نگاهی به صنایع بپردازیم، می‌بینیم که هرکدام از این صنایع در واقع فقط حلقه‌ای از یک زنجیر تولید طولانی است که ابتدا و انتهای آن خارج از ایران است. مثلاً صنایع اتومبیل‌سازی را در نظر بگیرید. کارخانه‌های سازنده این اتومبیل‌ها در خارج، بجای اینکه خود اتومبیل را به ایران صادر کنند، قسمتی از وسایل تولید را در ایران مستقر می‌کنند اما ابزار و وسایل تولید اصلی، نقشه‌های تولید و غیره را پیش خودش نگاه میدارد. مواد اولیه و قطعات نیم‌ساخته که وارد ایران شده، در اینجا مونتاژ می‌شود و اتومبیل در ایران بفروش میرسد، اما قسمت بیشتر سود بدست آمده به خارج برمیگردد. یعنی نه اول این زنجیر تولید (ساخت و تولید ابزار و وسایل اصلی) در ایران است و نه آخر آن (انباشت و جمع شدن سود برای سرمایه‌گذاری مجدد).

از زاویه دیگری هم که می‌توان مسئله را بررسی کرد، روابط تولید مستقر شده در ایران است. همانطور که قبلاً هم گفتیم، روابط تولید مستقر شده در ایران از لحاظ تاریخی عرض به سر آمده است. یعنی وقتی که سوسیالیسم در را می‌کوبد، سرمایه‌داری دیگر ارتجاعی است. سرمایه‌داری در خود کشورهای امپریالیستی هم به بن‌بست رسیده است و در واقع آخرین نفس‌هایش را می‌کشد. اگر روزگاری استقرار سرمایه‌داری در یک جامعه حرکتی مترقی و رو به جلو بود حالا دیگر نیست. چون آن موقع صحبتی از استقرار سوسیالیسم و یا تدارک آن نمی‌توانست در میان باشد. اضافه بر اینها زمانی که سرمایه‌داری وابسته در ایران مستقر شد، جامعه ایران دوره در پیش پا داشت. یک راه انقلابی یعنی انقلاب دموکراتیک - ضد امپریالیستی به رهبری طبقه کارگر و تدارک برای گذار به سوسیالیسم و یک راه ارتجاعی یعنی رفم امپریالیستی برای استقرار سرمایه‌داری وابسته و جلوگیری و سرکوب انقلاب برای تأمین سود هر چه بیشتر برای امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران، بنا بر این می‌بینید که راه ارتجاعی بر جامعه ایران تحمیل شد و به همین دلیل از لحاظ تکامل تاریخی جامعه ما، استقرار سرمایه‌داری وابسته حرکتی ارتجاعی است.

در همین حال بخاطر استثمار شدیدی که کارگران می‌شوند، بدلیل اینکه تعداد زیادی از مردم جامعه یعنی زحمتکشان، دهقانان و خرده بورژوازی شهری زیر انواع و اقسام فشارهای اقتصادی و اجتماعی قرار دارند شرایطی ایجاد میشود که جامعه هر روز دستخوش تضادهای حاد و شدیدی خواهد بود. شدت گرفتن این تضادها و شرایط سخت زندگی کارگران و زحمتکشان باعث می‌شود که وجود یک دیکتاتوری و یک روبنای سیاسی استبدادی

جزء لازم و غیر قابل اجتناب سرمایه‌داری وابسته باشد. زیرا بدون وجود این دیکتاتوری شرایط مساعد و آمادگی که سرمایه‌داران در آن به کسب سودهای هنگفت مشغولند، از بین خواهد رفت.

اضافه بر اینها چون سرمایه‌های امپریالیستی و کمپرادوری بدنبال کسب سود حداکثر و راحت‌تر هستند و چون ناموزونی رشد رشته‌های مختلف اقتصادی در سرمایه‌داری وابسته بیشتر می‌شود بهمین دلیل از یکطرف شاهد باقی ماندن مقدار زیادی تولید کوچک (تولیداتی که خرده بورژوازی به آن مشغول است) هستیم و از طرف دیگر شاهد باقی ماندن شیوه‌های تولید قبلی (مثل فئودالیسم) هستیم که در گوشه و کنار کشور و بصورت مغلوب هنوز هم وجود دارند.



بهر حال، گفتیم که در فاصله سالهای ۴۱ تا ۵۳ سرمایه‌داری وابسته شکل گرفت، رشد کرد و کاملاً غالب شد. اما از همان ابتدا بمخاطر تضادهای داخلی این سیستم، نطفه‌های بحرانهای بعدی هم در آن وجود داشت. بتدریج که سرمایه‌داری وابسته شکل گرفت، رشد کرد و کاملاً غالب شد. اما از همان ابتدا بمخاطر تضادهای داخلی این سیستم، نطفه‌های بحرانهای بعدی هم در آن وجود داشت. بتدریج که سرمایه‌داری وابسته جلو می‌رفت بحرانها هم سخت‌تر و شدیدتر می‌شدند. این بحرانها را در بخش‌های بعدی بیشتر بررسی خواهیم کرد.

چند ماهی بیشتر نگذشته بود که مردم پاسخ این اصلاحات امپریالیستی یعنی انقلاب سفید را دادند.

منظور ما از این پاسخ، مبارزه‌ای است که در ۱۵ خرداد سال ۴۲ به اوج خود رسید همانطور که گفتیم نطفه‌های این جریانات قبل از ۶ بهمن سال ۴۱ بسته شده بود و چندان طول نکشید که به مبارزه‌ای رودررو تبدیل شد. اما رژیم هم در این مدت بی‌کار ننشسته بود. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم چنان سروصدایی در باره "انقلاب" سفید راه انداخته بودند که گوش جهان را کر میکرد. از طرف دیگر هیئت حاکمه موفق شده بود که کم و بیش اختلافات درونی خود را برطرف نماید. در عین حال پس از اینکه طرح‌های آمریکا پذیرفته شد و امپریالیسم آمریکا قدرت مسلط را بدست آورد، سنبل کمک‌های اقتصادی و نظامی به سوی رژیم سرازیر شد. از طرف دیگر هم رژیم در سطح جهانی و از نقطه نظر سیاسی مستحکم شده و مورد حمایت امپریالیست‌ها و بویژه امپریالیسم آمریکا بود. در چنین شرایطی

رودر روی ۱۵ خرداد بوقوع پیوست. هیئت حاکمه باتوجه به موقعیت نسبتاً محکمی که داشت و با جلب نظر آمریکا، در سرکوب جنبش تردید نکرد. در مدت کوتاهی جنبش سرکوب شده و بسیاری کشته و زخمی و عده‌های نیز دستگیر شدند و جنبش به شکست منتهی شد. ولی نباید علت شکست را فقط در قدرت هیئت حاکمه دید. رهبری جنبش اساساً سازشکار و مردد و بدنبال راه‌حلهای اصلاح طلبانه بود. جریاناتی مثل نهضت آزادی، جبهه ملی و یا بخشی از روحانیون که در این وقایع درگیر بوده و بطور کلی رهبری آنها بهنده داشتند، عناصری سازشکار و فاقد مضمی انقلابی بودند. هدف آنها تغییرات بنیادی و عمیق در سیستم نبود و از هرگونه جریانی که بتواند جنبش را گسترش داده و عمیق کند، پرهیز داشتند. از طرف دیگر جنبش نتوانسته بود، بخش عظیمی از جمعیت ایران یعنی دهقانان را به سمت خود جلب کند. بخش عده‌های از دهقانان که هنوز در رویای اصلاحات ارضی بودند و خواهیهای شریعی می‌دیدند و هنوز به ماهیت اصلاحات ارضی پی نبرده بودند، اصولاً از حمایت از جنبش خودداری کردند. هنوز چند ماهی بیشتر از اعلام "انقلاب سفید" نگذشته بود و هنوز رژیم با وعده و عیده‌های خود توده‌ها و بویژه بخش وسیعی از دهقانان را می‌توانست فریب دهد. در شهرها نیز جنبش اساساً فقط تشکل و سازماندهی بود. بخش وسیعی از کارگران نیز اصولاً فاقد آن تشکلی بودند که بتوانند توان خود را بکار بگیرند. همه اینها البته بدون ارتباط با ماهیت رهبری جنبش نبود.

بهر حال، جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ شکست خورد، اما مبارزه همچنان ادامه یافت، گرچه بطور پراکنده و نامتشکل. مبارزه از همین نرفت، چون شرایط عینی توده‌های مردم را به مبارزه می‌کشید. مثلاً در سال ۴۶ شاهد شعله کشیدن آتش مبارزه در کردستان هستیم. در این سال جنبشی به رهبری انقلابیون شهیدی مثل سلیمان معینی، اسماعیل شریفزاده و... در کردستان شکل می‌گیرد. این جریان گرچه موفق به بسیج عده‌های از دهقانان می‌گردد و گرچه بطور کلی مورد حمایت روستائیان است و از همان ابتدا بطور مسلحانه در مقابل رژیم می‌ایستد ولی سرانجام به شکست منجر می‌شود. چون قبل از اینکه موفق به گسترش خود شده و قبل از اینکه بتواند توده‌های بیشتری را بمبارزه بکشد با تهاجم همه‌جانبه رژیم روبرو می‌شود. رژیم با این یورش و بمکک عناصر خود فروخته‌های مثل ملا مصطفی بارزانی (کسی که با احترام توسط جمهوری اسلامی بخاک سپرده شد و پسرش سعید بارزانی اکنون رهبر قیاده موقت است و در سرکوب خلق کرد به رژیم جمهوری

اسلامی کمک می‌کند) موفق به عکس‌ت جیبی گردستان گردید. اضافه بر اینها با جریانات دیگری هم در این سالها زوهر می‌شویم. مثلا "گران عدن بلیط اتوبوسها و فرگویی مردم با رژیم در سال ۴۹، امتصاب کارگران جهان جهت و راهبانی به سمت تهران در حال ۵۰ که توسط مزدوران رژیم و نیروهای مسلح آن در کاروان سرا سنگ به خون کشیده شد و جریاناتی از این قبیل.

بهر حال، همانطور که گفتیم سرمایه‌داری وابسته از همان ابتدا نطفه‌های بحران را با خود حمل میکرد. بتدریج با استقرار سرمایه‌داری وابسته شاهد کمبود مواد مورد نیاز مردم، افزایش گرانی و تورم (۱)، فقر روز افزون توده‌ها، تعدید و انعکاسی تولیدکنندگان کوچک و... هستیم. در چنین اوضاع و احوالی قیمت نفت در اواخر سال ۵۲ به یکباره ۴ برابر میگردد و درآمد رژیم بطور چشم‌گیری افزایش می‌یابد. در بخش‌های بعدی علت‌های این افزایش قیمت نفت و تأثیرات آن در اوضاع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه و چگونگی رشد جنبش توده‌ای را بررسی خواهیم کرد.



۱ - برای آگاهی بیشتر از علل تورم و تأثیر در زندگی رنجبران به کارگر بهیمنی
مبارک‌های ۲، ۵ و ۷ مراجعه کنید.

